

تعارض علم و دین!

در خلقت آدم

(۱)

آیت الله موسوی اردبیلی

در نوشتار پیشین^۱ به مواردی اشاره داشتیم که دارای ابهاماتی بودند و وعده کردیم که به منظور رفع ابهام، آنها را مورد بحث قرار دهیم. نخستین موردی که مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، آفریده شدن انسان از خاک است. گفته می‌شود یکی از مواردی که ظاهر قرآن کریم با علوم امروزی سازگاری ندارد موضوع آفرینش انسان است زیرا قرآن می‌گوید آدم عَلَيْهِ السَّلَام بدون هر سابقه‌ای از خاک آفریده شده است^۲ و علم آن را قبول ندارد. اکنون به بحث در این مورد می‌پردازیم.

انسان پدیده‌ای است با جنسیت زن و مرد و با تفاوت‌های ظاهری سیاه و سفید و سرخ و زرد. و یا دارای زبانها و لغات مختلف و لهجه‌های متنوع، با تولد و زندگی و مرگ و خصوصیات متفاوت که در تمامی کره زمین پراکنده‌اند. این پدیده مانند بیشتر پدیده‌های دیگر در حال توسعه و گسترش است و هر چه به گذشته تاریخ برگردیم، از لحاظ آمار کمتر و کمتر می‌شود، تا به دوره‌هایی می‌رسیم که تعداد آن بسیار اندک بوده است.

در طول تاریخ گاه و بی‌گاه پس از گسترش انسان در برخی از مناطق و قاره‌ها در نتیجه

حوادثی مانند جنگ، بیماری، زلزله، سیل و طوفان نسل بشر نابود شده یا به حداقل رسیده سپس از نو شروع به گسترش نموده است، چنانکه در قرآن نیز به بعضی از این حوادث اشارت رفته است، مانند طوفان نوح^۳ و سیل سبا^۴ و سرگذشت عاد و ثمود.^۵ آری: این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود در اینجا پرشهایی پیش می آید:

۱. اگر به همین ترتیب به گذشته برگردیم، آیا به دوره ای می رسیم که انسان فقط یک نفر (یک مرد) یا دو نفر (یک مرد و یک زن) بوده و همه انسانها از نسل آنها به وجود آمده و گسترش پیدا کرده باشند؟ یا هیچ وقت چنین نبوده، بلکه نخستین انسانها گروهی بوده اند تحول یافته از موجودات زنده ساده و پست تر و آنها اجداد پیشین و آغازین این نسلند؟

۲. نخستین انسان و یا انسانها چگونه به وجود آمده اند؟ یک مرتبه و بدون هرگونه پیش درآمدی از خاک یا از گل و لجن^۶ یا در هر صورت از جماد و ماده بی جان آنها به طور ناخواسته و اتفاقی یا به خواست خدا و اعجاز آمیز پیدا شده اند؟ یا اینکه پیش از پیدایش انسان موجودی زنده اما ساده تر و پست تر وجود داشته است؛ موجودی که از جنبه بدنی و جسمی شبیه انسان بوده ولی از جنبه فکری و مغزی و قوای دماغی ضعیف تر و پست تر از آن بوده است، زندگی ساده و ابتدائی داشته، ابزار و وسایل را نمی شناخته، آهن و آتش و ابزارهای دیگر زندگی را کشف نکرده بوده و حتی زبان و سخن گفتن را هم نمی دانسته و با اصوات و اشارت خواسته خود را بیان می کرده است. و بدین گونه سالها و قرنها بر او گذشته تا به نخستین مرحله تعقل و تفکر رسیده و سخن گفتن را یاد گرفته و اسباب و آلات مورد نیاز خود را کشف نموده و یا ساخته است.

در قرآن آیاتی هست که شاید اشاره به همین دوره باشد مانند: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً» (دهر / ۱)؛ «روزگاری بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود».^۷ در تفسیر این آیه روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «کان شیئاً و لم یکن مذکوراً»^۸ «چیزی بود ولی قابل ذکر نبود».

و نیز در قرآن در داستان پسران آدم می فرماید: «فبعث الله غرباً یبحث فی الارض... قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب» (مائده / ۳۱)؛ «خداوند کلاغی را به کاوش زمین فرستاد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را در زیر خاک ببوشاند. او گفت وای بر من آنقدر درمانده ام که به اندازه این کلاغ هم نیستم که بتوانم جسد برادرم را مستور کنم». این آیه شریفه شاید اشاره به این باشد که در آن مرحله انسان مرده را تشخیص نمی داده و دفن آن را هم نمی دانسته است.

و همچنین در قرآن آمده است: ﴿و بدت لهما سوءاتهما و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة﴾ (اعراف/ ۲۲)؛ «...وقتی شرمگاهشان آشکار شد و بر آن شدند که از برگهای بهشت بر خود بپوشانند». از این آیه هم فهمیده می‌شود که انسان در آن مرحله لختی و عریانی را هم نمی‌شناخته و اولین بار که به لخت بودن خود پی برده بدن خود را با علف پوشانده است.

پیش از آن دوره چه بوده؟ لابد ظاهر انسان و اعضای او هم نبوده است. یک حیوان پست و ساده بوده است و همین طور پیش از آن تا برسد به یک ماده حیاتی کاملاً ساده مثلاً موجود تک سلولی و پس از پیمودن این همه مراحل به مرحله انسانی گام نهاده است.

۳. بنابراین دو فرضیه، آیا این که پیش از این واقع شده قابل تکرار است یا نه؟ بدین معنا که تنها یک مرتبه به حکم خدا یا مقتضای طبیعت، شرایطی به وجود آمده و این پدیده به طور ناگهانی یا با تحول و تکامل به وجود آمده است و دیگر هیچ گاه چنین تحولی به وجود نیامده و نخواهد آمد؟ یا ممکن است تاکنون این پدیده تکرار شده باشد و ما نمی‌دانیم. مثلاً آنهایی که در اطراف اسوان در کشور مصر یا در جنگل های استرالیا یا در جاهای دیگر به شکل زندگی انسانهای اولیه زندگی می‌کنند از نسلی هستند که همه بشر از آن نسل است و همه از یک شاخه و یک تبارند؛ دیگران متحول و تکامل شده‌اند و آنها در همان وضع و حال باقی مانده‌اند؟ یا ربطی به نسل بشر فعلی ندارند و از نسل دیگر و تبار دیگرند، خیلی بعد از نسل نخستین از حیوانات دیگر به وجود آمده‌اند تا به این مرحله رسیده‌اند و بعداً یا مانند نسل دیگر متحول و تکامل خواهند شد یا در نتیجه شرایط نامساعد از بین خواهند رفت؟

هنگامی مسأله پیچیده‌تر می‌شود که سؤال از انسان فراتر رفته در موجودات زنده دیگر هم مانند خزندگان، پرندگان، چهارپایان و حشرات و غیر اینها بلکه در درختان و نباتات هم مطرح شود. اکنون باید دید که آیا دانش بشری برای همه این پرسشها جواب قطعی و علمی و اماره دارد؟ و اگر نه باید دید تا چه اندازه مطلب تاکنون کشف شده است.

در خصوص این گفته که زمین در ادوار گذشته به یک دوره‌ای رسیده است که شرایطش برای زندگی حیوانات زنده و بقای آن مساعد شده است و پیش از آن چنین نبوده است، باید دید نخستین ماده حیات از کجا به زمین رسیده است؟ آیا آن هم در نتیجه تکامل اجزاء و شرایط زمین به وجود آمده یا از کرات دیگر به زمین رسیده است؟

سؤالات فراوانی مطرح است و تا آنجا که ما می‌دانیم دانش بشری برای هیچ کدام از آنها پاسخ قطعی، علمی و استدلالی ندارد. از جمله زمان پدید آمدن ماده حیاتی و جدول قطعی تحول در انسان و سایر جانداران به درستی روشن نیست. چگونه بعضی انسان شده و بعضی

دیگر تمساح یا آهو و برخی اسب و جاندار دیگر و در باره هر یک از این جانداران سؤالهایی مانند سؤالهایی که در مورد انسان ذکر شد مطرح می‌شود، مثلاً همه تمساحها به یک تمساح برمی‌گردند و یا به چند تمساح؟ و در مورد فیل و کرگدن و غیره چطور؟ کوتاه سخن این که این مسأله‌ای پیچیده و مبهم است. علم و تجربه با قدمهای آهسته و کند پیش می‌رود یا به تعبیر صحیح‌تر درجا می‌زند و حرکت و پیشرفت محسوس و قابل توجهی ندارد. اگر قدمی به جلو بر می‌دارد چند قدم به عقب بر می‌گردد. از دوران فرضیه لامارک^۹ و داروین^{۱۰} پیشرفت مهمی نکرده است جز کشف فسیلهای قدیمتر و کهنه‌تر، آن هم فقط جدولی را که قبلاً فرض می‌شد به هم زده و بی اعتبار کرده است. تنها چیزی که می‌شود گفت این است که نظریه تحول و تکامل از نظریه فیکسیسم^{۱۱} به ذهن نزدیکتر است که آن هم سؤالاتی را پیش می‌آورد که ظاهراً قابل پاسخ نیست. بنابراین هر چه گفته می‌شود مانند قدم زدن در تاریکی است که رونده زیر پای خود را نمی‌بیند و راه را از چاه و دره را از صخره و کوه تشخیص نمی‌دهد. پس دانش بشری مطلب محصل و معلومی ندارد تا گفته قرآن با او در تعارض باشد. اکنون ببینیم قرآن کریم در این باره چه گفته است.

دیدگاه قرآن در مورد خلقت انسان

قرآن کریم در هفت سوره در این باره سخن گفته است. سوره‌ها به ترتیب نزول بنا به رأی مشهور از قرار زیر هستند:^{۱۲}

۱. سوره ص (۳۸)، ترتیب نزول (۳۷)، آیات ۸۵-۶۹؛
۲. سوره اعراف (۷)، ترتیب نزول (۳۸)، آیات ۲۵-۱۱؛
۳. سوره طه (۲۰)، ترتیب نزول (۴۴)، آیات ۱۲۳-۱۱۵؛
۴. سوره اسراء (۱۷)، ترتیب نزول (۴۹)، آیات ۶۵-۶۱؛
۵. سوره حجر (۱۵)، ترتیب نزول (۵۳)، آیات ۴۳-۲۶؛
۶. سوره کهف (۱۸)، ترتیب نزول (۶۸)، آیه ۵۰؛
۷. سوره بقره (۲)، ترتیب نزول (۸۶)، آیات ۳۸-۳۰، این سوره اولین سوره نازل شده در مدینه است.

قبل از هر چیز باید توجه داشت که قرآن به این مطلب نه به عنوان گزارش یک مسأله تاریخی نگریسته و نه به عنوان کشف یک مشکل علمی و طبیعی و زیست شناسی. بلکه چون قرآن کتاب هدایت است به اندازه‌ای که از این موضوع می‌توان برای هدایت بهره برد، آن را مورد

توجه قرار داده است. از این روست که می‌بینیم در این ۷ سوره به یک روش و مقدار سخن گفته نشده، بلکه در هر مورد به تناسب موضوع مطلب آورده شده است.

البته این سخن مفهومی این نیست که قرآن چون از نظر علمی و از زاویه دید حل مشکل علمی به مسأله ننگریسته پس در صدد کشف صدق و کذب نبوده بلکه خواسته به مقداری که ادیان پیشین گفته و مردم نیز قبول داشتند از آن استفاده هدایتی کند، زیرا مطلب غیر واقعی و غیر حقیقی کاربرد هدایتی هم ندارد. بلکه برعکس وقتی که دروغ بودن مطلب کشف گردد اثر هدایتی هم نه تنها از بین می‌رود بلکه به انهدام بنیان ایمان و اعتقاد هم منجر می‌شود، زیرا معلوم می‌شود این سخن خدا نیست؛ خداوند که حقیقت را می‌داند چه لزومی دارد بر مبنای عقاید باطل مردم حرف بزند و اساس وحی را فرو بریزد؟

بلکه مفهوم این سخن این است که قرآن کلام و سخن خدا و حق و صدق است. چون خداوند از زاویه هدایت ننگریسته این کلام حق و راست را به مقداری که کاربرد هدایتی داشته آورده و بقیه را نیاورده است. اگر می‌خواست از زاویه حل یک مشکل علمی بنگرد، چیزهای دیگر را که به حل مشکل کمک می‌کرد و شاید بدون آن مسأله لا ینحل می‌ماند بیان می‌کرد، اما چون در این صدد نبوده، بیان نکرده است.

با توجه به این مقدمه می‌گوییم گفته‌های قرآن درباره خلقت انسان که در هفت سوره آمده است در سه موضوع خلاصه می‌شود: ۱. طراحی خلقت انسان؛ ۲. آفرینش انسان؛ ۳. پی‌آمدهای آن.^{۱۳}

۱. طراحی خلقت انسان

خداوند در دو سوره از هفت سوره به طرح و نقشه خلقت انسانها و گفتگوی خدا با فرشته‌ها در این مورد و پاسخ فرشته‌ها و عکس‌العمل خداوند در برابر آنان اشاره کرده است. در سوره «ص» برای نخستین بار این مطلب آمده است. در این سوره پس از آنکه مطالبی درباره انسانهای صالح و سالم از پیامبران و غیر آنان و عملکرد آنها با تعریف و تمجید ذکر می‌شود، مطالبی در وصف انسانهای بد و شرور و فاسد ذکر می‌گردد، و سپس می‌فرماید:

﴿ما كان لى من علم بالملاء الاعلى اذ يختصمون ان يوحى الى الآلما انا نذير
مبين اذ قال ربك للملائكة انى خالق بشرأ من طين فاذا سويته و نفخت فيه من
روحى فقعوا له ساجدين﴾ (ص / ۷۲-۶۹)؛ «هنگامیکه با یکدیگر جدال می‌کردند من
خبری از ساکنان عالم بالا نداشتم تنها از آن روی به من وحی می‌شود که بیم دهنده‌ای

روشنگر هستم پروردگارت به فرشتگان گفت من بشری را از گل می آفرینم چون تماشاگر کردم و در آن از روح خود دمیدم همه سجده اش کنید».

از این آیات شریفه دانسته می شود که پیش از خلقت بشر از خاک و گل درباره آن در «ملاء اعلی» گفتگو و مخاصمه ای بوده است و نتیجه نهایی آن گفتگو این شده که بشری مستوی الخلقه و برخوردار از روح خداوند آفریده شود و فرشته ها به او سجده کنند.

در کنار این دانسته ها چند نکته مبهم وجود دارد: ۱. مخاصمه بین چه کسانی بوده است؟ ۲. سخن دو طرف گفتگو چه بوده است؟ ۳. ملاء اعلی کجاست؟ ۴. چگونه نتیجه مخاصمه این شده که بشر از گل آفریده شود؟ ۵. بشر چگونه از گل آفریده شده؟ اینها جهاتی است که در این آیات شریفه به آنها اشاره نشده است.

در سوره بقره مطالبی آمده که پاسخ قسمتی از این سؤالات در آنجا داده شده و در عین حال سؤالات دیگری را پیش آورده است. آیات سوره بقره چنین است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ (بقره/۳۳-۳۰)؛ «آنگاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود من در روی زمین جانشینی می گمارم. فرشتگان گفتند آیا در زمین کسی را می گماری که در آن فساد و خونریزی کند؟ در حالی که ما به ستایش تو تسبیح گوئیم و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود من چیزی را می دانم که شما نمی دانید. آنگاه تمام اسمها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گوئید اسامی اینها را به من بگوئید. فرشتگان گفتند تو منزهی. ما چیزی جز آنچه به ما آموختی نمی دانیم تو دانای فرزانه ای. خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را به اسامی اینها آگاه کن. چون آدم فرشتگان را آگاه ساخت. خداوند فرمود نگفتم من نادیده های آسمانها و زمین و آنچه را که آشکار و نهان می دارید می دانم».

از این آیات معلوم می شود که طرفین گفتگو خدا و فرشتگان بوده اند و موضوع گفتگو نیز قرار دادن خلیفه در زمین بوده است. سخن و گفتگویی که در میان آنها رد و بدل شده بدین قرار بوده که خداوند به فرشته ها فرموده من در روی زمین خلیفه قرار می دهم؛ فرشته ها اعتراض

نموده‌اند که چرا مفسد و خونریز را خلیفه می‌کنی، خداوند پاسخ داده که در این کار راز و سری نهفته است که من می‌دانم همچنان که غیب آسمانها و زمین و آشکار و پنهان شما را نیز می‌دانم. پس پاسخ بعضی سؤالات مربوط به سوره «ص» دانسته شد در عین حال سؤالات دیگری مطرح می‌شود که بعضی از آنها بدین قرار است:

۱. فرشته چیست؟ موجودی مجرد است یا مادی؟^{۱۴}
۲. سخن خداوند و گفتگوی او با فرشته‌ها یقیناً به طریق گفتگوی معمولی نبوده چون سخن گفتن معمولی و شنیدن آن ابزاری می‌خواهد که خداوند و فرشته‌ها از آن منزهند. پس آیا با ایجاد صدا و صوت بوده مانند سخن گفتن خدا با موسی ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ (نساء/۱۶۴) یا با القاء معانی بدون واسطه الفاظ یا با ایجاد علم در فرشته‌ها یا از راه دیگر؟^{۱۵}
۳. مخاطب خداوند همه فرشتگان بوده‌اند یا گروهی از آنها؛ مثلاً فقط فرشتگان مقرب یا ملائکه زمین؟^{۱۶}

۴. خداوند چرا این مسأله را با فرشتگان در میان گذاشت؟ از باب مشورت بود یا دلیل دیگری داشت؟ و اگر علت دیگری داشت آن علت چه بود؟^{۱۷}

۵. فرشته‌ها از کجا فهمیدند آنهایی که خداوند می‌خواهد بیافریند و خلیفه در روی زمین قرار دهد مفسد و خونریزند؟ برای سؤال اخیر دستکم چهار پاسخ به ذهن خطور می‌کند:
الف - از اخبار خداوند فهمیدند، یعنی خداوند خودش گفته بود که اینها خون خواهند ریخت و فساد خواهند کرد.

ب - از آنجا که قبل از بشر طایفه‌های دیگری در روی زمین بودند و مرتکب فساد شده بودند و خداوند آنها را نابود ساخته بود، فرشته‌ها فهمیدند آنها که جایگزین پیشینیان می‌شوند نیز خونخوار خواهند بود.

ج - از طرز خلقت بشر (آفریده شدن از خاک) و اینکه جهان طبیعت عالم تزاحم و تعارض و برخورد است پی به این مطلب بردند.

د - از کلمه خلیفه موضوع را فهمیدند زیرا خلیفه برای رفع تخاصم‌ها و برخوردها است.^{۱۸}

۶. آیا فرشته‌ها از خداوند سؤال کردند یا اعتراض نمودند؟ اگر اعتراض بود آیا این کار با معصوم بودن فرشته‌ها منافات ندارد؟

۷. مقصود از اسماء که خداوند به آدم آموخت چیست؟ آیا خداوند لغات و نامهای هر چیز یا بعضی چیزها را به آدم آموخت؟ یا اینکه منظور خود اشیاء است یعنی ذوات اشیاء و

خاصیت‌های فیزیکی و شیمیایی آنها و چون همه آنها نام دارند لذا خداوند اسماء تعبیر کرده است؟^{۱۹}

۸. در هر صورت خداوند به آدم تعلیم داد و به فرشته‌ها یاد نداد. اگر یاد می‌داد آنها هم عالم می‌شدند؟ این چگونه موجب برتری آدم بر فرشتگان می‌شود؟ آیا آدم استعداد داشت و آنها نداشتند و اگر به آنها تعلیم هم می‌داد آنها فرمانی گرفتند؟ اگر اینطور باشد پس وقتی که آدم گفت آنها چگونه فهمیدند؟^{۲۰}

۹. آنچه که فرشته‌ها کتمان کرده بودند چه بود که خداوند می‌فرماید: من ظاهر و باطن و آشکار و پنهان شما را می‌دانم؟ خود بزرگ بینی آنها بود یا حسدورزی آنها یا چیز دیگر؟^{۲۱}

۱۰. منظور از خلیفه چیست؟ منظور جانشین خداوند در روی زمین است یا جانشین گذشتگان؟ فقط آدم از این مقام برخوردار بود یا کل بشر نیز حایز این مقام بوده و هستند؟^{۲۲}

این ده سؤال و شاید سؤال‌های دیگری از این آیات شریفه بر می‌آید. مفسرین بزرگوار رضوان الله علیهم زحمات فراوانی کشیده‌اند تا بتوانند با قرائن خارجی و داخلی پاسخ آنها را پیدا کنند. ولی آنان نیز خود به دیدگاه‌های مختلف و متفاوت رسیده‌اند؛ هر کسی چیزی گفته یا نوشته و کلمه فصل و جواب قطعی که همه را قانع سازد و مورد پذیرش همگان واقع شود بیان نگردیده است. در هر صورت برای رفع اشکال و یافتن جواب باید به کتابهای مفصل تفسیری مراجعه کرد. دوستان ما هم در این باره در جمع‌آوری اقوال مفسرین زحمت فراوان کشیده‌اند که برخی از آنها در پی نوشت آمده است.

اکنون می‌گوییم چون قرآن شریف منظورش روشن کردن این جهات نبوده به آنها نپرداخته؛ بلکه هدف اصلی از آیات هدایت مردم بوده و این هدف به طور روشن از آیات شریفه به دست می‌آید.

توضیح این است که این آیات شریفه به خوبی و وضوح دلالت دارند که پیدایش انسان در روی زمین به طور صدفه و اتفاق نبوده بلکه نتیجه طرح و برنامه و فکر پیشین بوده است. پیش‌بینی‌های لازم قبلاً شده است و حتی فساد که از انسان سر می‌زند و خونریزی‌ای که او می‌کند مورد توجه و نظر بوده است، اما در مجموع پیدایش انسان به خیر و صلاح و مصلحت بوده و رجحان داشته است.

و اگر بخواهیم به زبان مذهب سخن بگوییم باید گفت و پیدایش گسترش انسان در روی زمین با همه خصوصیات و کیفیات خوب و بد و زشت و زیبا که لازمه یک موجود متفکر و مستقل و انتخاب‌کننده است مطابق مشیت و اراده و خواست پروردگار بوده است؛ او که هم

انسان را می‌شناسد و هم خیر و صلاح او را، هم سرشت و هم سرنوشت او را، خدایی که آغاز و انجام در دست اوست (ازمة الامور کلاً بديه و الكل مستمدة من مدده).

در حقیقت خداوند در این آیات در صدد حل یک مسأله طبیعی و زیست‌شناسی نبوده و نمی‌خواهد از زاویه زیست‌شناسی پیدایش و گسترش انسان در روی زمین را حل کند، بلکه در صدد حل یک مشکل فکریست. مشکل سرنوشت‌سازی که همواره فکر انسان را به خود مشغول ساخته و آن این مسأله است که آیا پیدایش انسان مطابق حکمت و مصلحت بوده و کاری خیر به حساب می‌آید یا شر و فساد و بی‌حکمتی است. این مسأله‌ای است که ندانستن آن انسان را خیلی بیشتر رنج می‌دهد و ناراحت می‌کند تا آنکه نداند آیا او طبق نظریه فیکسیسم پیدا شده است یا طبق نظریه تحول‌انواع، زیرا این که نظریه فیکسیسم واقعیت داشته باشد و یا تحول‌انواع، هیچ اثری در سرنوشت و تصمیم‌گیری و عمل انسان ندارد. اما این مسأله نقش محوری در تعیین سرنوشت انسان دارد.

اینکه انسان باور کند که هیچ‌گونه غایت و فایده‌ای از وجود او در هیچ‌جا در نظر گرفته نشده است و فقط صدفه و اتفاق او را به وجود آورده و طبق قوانین طبیعی به زندگی ادامه می‌دهد و سپس می‌میرد یا باور کند که او را طبق نقشه و طرح و برنامه حساب شده آورده‌اند و او وظایف و مسؤلیتهایی دارد و رفتن او نیز به همین منوال خواهد بود، این امر به طور قطع در کارکرد و عمل او تأثیر می‌گذارد. لذا می‌بینیم یکی می‌گوید:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست که هر چیزی به جای خویش نیکوست دیگری می‌گوید:

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود

سومی می‌گوید:

و طریقی ما طریقی اقصیر ام طویل هل انا اصعد ام اهبط فیه ام اغور

هل انا السائر فی الدرب ام الدرب یسیر ام کلانا واقف و الدهر یسری لست ادری

این سه نفر دارای سه فکر و اندیشه‌اند و سه‌گونه عمل می‌کنند و هر کدام راهی مخصوص خود انتخاب می‌کنند. اگر زیست‌شناسی مبتلا به گروهی خاص است، این مسأله‌ای است که مبتلا به همه است. اولی یک مسأله علمی است، دومی مسأله‌ای است که هم نتیجه علمی دارد و هم نتیجه عملی. سعادت و شقاوت انسان به آن بستگی دارد و نسبت به تمام افراد انسان هم عمومیت دارد. هر کسی از عالم و جاهل و بزرگ و کوچک، درس خوانده و نخوانده

باید این مشکل را حل کند تا راه خود را انتخاب کند و تکلیف خود را بداند. در غیر این صورت این فکر کور مانند خوره دائماً او را می‌خورد و تا مشکل حل نشود، آرام نمی‌گیرد.

مطلب دیگری که از آیات شریفه به دست می‌آید برتری انسان بر کل موجودات جهان هستی است. زیرا طبق این آیات شریفه انسان مسجود فرشته‌ها قرار گرفته است و این بروشنی دلالت دارد که آدم بر فرشته‌ها برتری داشته است. این مطلب خصوصاً با جواب شیطان در برابر این سؤال خداوند از او که چرا سجده نمودی و خود را برتر شمردی، روشن می‌شود. شیطان پاسخ داد من از او برتر و بهترم، زیرا او از خاک و من از آتش خلق شده‌ام. خداوند او را برای این خود بزرگ‌بینی از مقام قرب دور ساخت. این مطلب از آیات دیگر هم استفاده می‌شود؛ آنجا که خداوند می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (بنی اسرائیل / ۷۲)؛ «ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» و هنگامیکه از آفرینش انسان صحبت می‌کند می‌فرماید: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون / ۶۴)؛ «در خور تعظیم است خداوند آن بهترین آفرینندگان» و نیز می‌فرماید ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾ (بقره / ۲۲)؛ «آن خداوندی که زمین را چون فراشی بگسترده و آسمان را چون بنایی بیافراشت و از آسمان آبی فرستاد و بدان آب برای روزی شما از زمین هرگونه نمره‌ای برویانید» و آیات دیگر که دلالت بر این معنا دارند. بنابراین برتری انسان از کل موجودات دیگر یکی از تعلیمات قرآن است با بیانه‌های گوناگون که در اینجا در ضمن داستان آفرینش انسان این مطلب را بیان داشته است.

قابل توجه اینکه این برتری انسان را خداوند در پیچیدگی خلقت و اعضا و جوارح او و همچنین در جسم او نمی‌داند بلکه عبارت ﴿مَنْ طِينٍ﴾ و ﴿مَنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾ و ﴿مَنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ﴾ دلالت دارند که پیکر او چیز مهمی نیست، بلکه با گفتن ﴿فَأَذَا سَوِيتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ این امتیاز را در نفس و روح او می‌داند و بیان می‌کند که برتری او مرهون جوهر نفسانی اوست، در روحیست که به او دمیده شده است، در دل و باطن و قلب اوست و الا او گلی یا لجنی بیش نیست. توجه دادن انسان به اینکه او اشرف مخلوقات و گل سرسید آفرینش است و در جهان غیب و شهود موجودی همانند او نیست، برای این است که او مقام و ارزش خود را بداند و این مطلب کوچکی نیست. بلکه از مطالبیست که در قرآن به آن توجه ویژه شده است.

اگر سعدی شیرازی می‌گوید تن آدمی شریف است به جان آدمیت و اگر خواجه حافظ

می‌گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
 عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد
 مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
 میل آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
 برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
 دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد
 از این آیات الهام گرفته‌اند.

به نظر شما کشف آفرینش انسان از نظر زیست‌شناسی که به طور فیکسیسم بوده یا به طور تبدل انواع و تکامل، مهمتر است یا هدایت بشر از نظر استعداد‌های روحی و معنوی تا به مقامات روحی و معنوی خود برسد و با معارف و اخلاق آشنا شود و تواناییهای او از قوه به فعلیت برسد؟ ساختن علی و حسن و حسین و فاطمه و سلمان و اباذر و مقداد و عمار مهمتر است یا تربیت فلان دانشمند زیست‌شناس یا طبیعی‌دان و غیره؟ این همان معارف است که بهار می‌گوید:

گرچه زجور خلفا سوختیم زآل علی معرفت آموختیم

و نیز از این آیات استفاده می‌شود همه فضیلت و قدر و مقام انسان در تواناییهای روحی او و استعداد‌های خدادادی اوست و راز و سرّ آفرینش او همین بوده و بس و در ﴿علم آدم الاسماء کلها﴾ اشاره لطیفی است بدین معنی و این اشاره دهها بار ابلغ از تصریح است.

۲. آفرینش انسان

در قرآن درباره آفرینش انسان در هفت سوره‌ای که سابقاً اشاره شد، حدود چهل آیه وارد شده است و ما به ترتیب نزول این آیات را نقل نموده سپس توضیح می‌دهیم:

سوره ص / ۷۸-۷۱

﴿اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشراً من طين فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس استكبر و كان من الكافرين قال يا ابليس ما منعك ان تسجد لما خلقت بيدي استكبرت ام كنت من العالين قال انا خير منه خلقتني من نار و خلقته من طين قال فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك لعنتي الي يوم الدين﴾. «چون پروردگارت به فرشتگان فرمود من انسانی را از گل می‌آفرینم و هنگامی که درستش کردم و از روح خودم در آن دمیدم همگی سجده‌اش کنید. آنگاه همه فرشتگان سجده کردند جز ابلیس که کبر ورزید و کافر شد. فرمود ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن بر چیزی که من آن را با قدرت خود آفریده‌ام

مانع شد آیا کبر و رزیدی یا برتر بودی؟ گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل فرمود از اینجا خارج شو که رانده شدی و تا روز قیامت به لعنت من گرفتار خواهی شد».

سوره اعراف / ۱۱-۱۳

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا تَكُونَ لَكَ أَنْ تَتَّكِبَ فِيهَا فَاخْرُجْ أَنْتَ مِنَ الصَّاعِرِينَ﴾ «شما را آفریدیم آنگاه شکل دادیم سپس به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید. همه سجده کردند جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. فرمود چون تو را فرمان دادم چه چیز مانع سجده کردنت شد؟ گفت من از او برترم؛ مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. فرمود از آن مقام فرو شو. حق تو نیست که در آن مقام تکبر کنی؛ بیرون رو که فرومایه‌ای».

سوره طه / ۱۱۷-۱۱۶

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابَى فقلْنَا يَا آدَمُ ان هَذَا عَدُو لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى﴾ «آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه جز ابلیس - که سرپیچی کرد - سجده کردند. گفتیم ای آدم یقین داشته باش که این با تو و همسرت دشمن است؛ میداد شما را از بهشت بیرون کند که به رنج افنی».

سوره اسری / ۶۱-۶۲

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ ءَاسْجِدْ لِمَنْ خَلَقْت طِينًا قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ﴾ «چون به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا بر کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده‌ای و گفت با من بگو چرا این را بر من برتری داده‌ای».

سوره هجر / ۲۶-۳۵

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ وَالْجَانِ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرٍ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ فَاذًا سُوَيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ

اجمعون الا ابليس ابى ان يكون مع الساجدين قال يا ابليس مالک الا تکون مع الساجدين قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمأ مسنون قال فاخرج منها فانک رجيم و ان عليك اللعنة الى يوم الدين» «ما انسان را از گل خشکیده و حاصل لجن بویناکی آفریدیم و جن را پیش از آن از آتش سوزان به وجود آوردیم. آنگاه پروردگار به فرشتگان فرمود من آفریننده بشری هستم که از گل خشکیده لجن بویناکی حاصل است و چون آن را درست کردم از روح خود در آن دمیدم در برابر او سجده کنید همه فرشتگان سجده کردند جز شیطان که سوییچی کرد؛ که با سجده کنندگان باشد. فرمود ای ابلیس چرا چون دیگران سجده نمی کنی گفت هرگز برای بشری که از گل خشکیده، لجن بویناکی آفریده ای سجده نخواهم کرد. فرمود از جایگاه خارج شو که مطرودی و تا روز جزا از رحمت حق دور خواهی بود».

سوره کهف / ۵۰

﴿و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلاً﴾
 «چون به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده کنید همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سوییچی کرد آیا شیطان و فرزندانش را به جای من به دوستی برگزیدید در صورتی که دشمن شماست».

سوره بقره / ۳۴

﴿و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابليس ابى و استکبر و کان من الکافرین﴾ «و به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و برتری جست و او از کافران بود».

مطالبی را که می توان از این آیات شریفه به دست آورد عبارتند از:

۱. آفرینش انسان «آدم» از طین «خاک یا گل» و از صلصال «گل خشکیده» و از حمأ مسنون «لجن بویناک» بوده است.
۲. خداوند انسان را به صورت خاص درست کرده و سپس از روح خود در آن دمیده است.
۳. خداوند به فرشتگان امر فرمود تا بر انسان سجده کنند.
۴. آنان دستور خدا را اطاعت کرده و همه بر آدم سجده کردند.

۵. ابلیس آدم را سجده نکرد بلکه با او و همسر و فرزندانش عداوت و دشمنی نمود.
۶. سجده کردن برای چیزی دلیل برتری آن بر سجده کننده است.
۷. ابلیس چون خودداری ورزید و تکبر نمود و خود را برتر شمرد و عصیان خدا کرد، ظالم و کافر گشت و رجیم و ملعون شد و از مقام بیرون گردید و هبوط نمود و تنزل داده شد. در این آیات شریفه چند چیز جای پرسش دارد و اینها غیر از پرسشهایی است که در بخش گذشته مطرح شد:

۱. خلقت بشر از گل چگونه بوده است؛ به طور فیکسیسم یا تحول انواع یا تکامل؟
۲. منظور از «سویته و نفخت فیه من روحی» چیست؟
۳. سجده فرشتگان چگونه است؛ گذاشتن پیشانی بر زمین یا به نحوی دیگر؟^{۲۳}
۴. آیا سجده کردن برای غیر خدا جایز است یا در همان مورد جایز بوده و دیگر جایز نیست؟^{۲۴}

۵. خلقت ابلیس از آتش چگونه است؟ نار سموم (آتش سوزان) یعنی چه؟^{۲۵}
 ۶. ابلیس از کجا رانده شد و هبوط کرد؛ از بهشت یا مقام خود یا مقام قرب؟
 ۷. عداوت ابلیس با انسان چگونه است؟ چرا این عداوت هست و منشأ آن چیست؟
 ۸. ابلیس چیست؟ آیا همان شیطان است؟^{۲۶}
 ۹. ابلیس از جن بود یا از فرشتگان یا از هردو؟
 ۱۰. ذریه ابلیس کیانند؟
- چه بسا ممکن است از خواندن و تأمل در آیات شریفه سؤالات دیگری به فکر برسد.

اما تفصیل مطالب هفتگانه‌ای که از آیات شریفه به دست می‌آید:

از این مطالب جز مطلب اول هیچ کدام در قلمرو علوم تجربی نیست تا مورد تعارض علم و دین باشد. زیرا یا از اخبار جهان غیب است یا مطالب فلسفی و عقلی است که علوم تجربی را به آن عرصه راهی نیست.

اما در خصوص مطلب اول که آفرینش انسان از طین، صلصال و حماء مسنون است باید گفت که اگر ما در پیدایش بشر تابع فرضیه فیکسیسم بشویم یا تنوع و تحول انواع زنده را از یکدیگر بپذیریم، هیچ کدام مخالف و معارض این آیات شریفه نخواهد بود، زیرا معنای آیه

شریفه ﴿لقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ مسنون﴾ از دو حال خارج نیست:

الف - هر یک یک شما از خاک و گل آفریده شده است پس هر چند هر انسانی از پدر و مادری به وجود آمده است ولی پیش از آنکه انسان، انسان شود و جنین گردد و حتی به شکل اسپرم و تخمک در بیاید جزء مواد بی جان این جهان بوده و سپس با تغییر شکل و صورت به وضع فعلی درآمده است. به قول مولانا:

از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان سرزدم

این سخن هم طبق نظریه فیکسیسم و هم تحول انواع درست و صحیح است.

ب - نخستین فرد یا افراد که نسل شما به آن می‌رسد از خاک آفریده شده است. چه آن نخستین زنده آدم باشد - طبق نظریه فیکسیسم - یا یک موجود زنده پست و ساده - طبق نظریه تکامل - باز این سخن نسبت به هر دو نظریه صحیح و درست است. مگر این که قول سومی را که به بعضی از پیشینیان نسبت داده شده و قائل به عدم انتهای نسل بشر بوده‌اند بپذیریم و بگوییم افراد انسان نامتناهی هستند و هر اندازه به گذشته برگردیم به نخستین انسان نخواهیم رسید، بلکه همواره چنین بوده که انسانی از انسان دیگر به وجود آمده است و هیچ گاه موجودی که نخستین موجود زنده باشد و از ماده بی جان آفریده شده باشد، نبوده است. این نظریه را در حال حاضر در جهان هیچ کس به عنوان یک نظریه علمی نمی‌پذیرد و بدان معتقد نیست.

پس این سخن نه مخالف علم است و نه مخالف فلسفه؛ نه دلیل تجربی و نه دلیل غیر تجربی بر خلاف آن داریم.

اما دیگر مسایل عقلی و فلسفی‌ای که از آیات استفاده می‌شوند مانند مسأله خیر و شر یا برتر بودن انسان به جهت دارا بودن روح انسانی و غیر اینها که گذشت؛ آنها اصولاً در دایره علوم تجربی نیستند تا با علم تعارض داشته باشند، زیرا تجربه حسی را به مسایل عقلی راهی نیست. مگر این که گفته شود هر چیزی که قابل اثبات و نفی تجربی نباشد، آن مطلب علمی نیست یا معنی ندارد و یا قابل پذیرش نخواهد بود.^{۲۷} بنابراین، نوبت به آیات قرآن و آفرینش انسان نمی‌رسد، خدا و روح و ملائکه و جن و هر موجود غیر مادی باطل و بی معنا و پوچ خواهد بود. اما خود این سخن آنقدر پوچ و بی اساس و بی معناست که ارزش بحث و بررسی و صرف وقت ندارد. زیرا خود این مدعا که «هر چیزی که از راه تجربه قابل اثبات نباشد بی معنا است» چگونه قابل اثبات است؟ آیا آن هم از راه تجربه به دست آمده یا یک اصل عقلی است؟

با توجه به نکته سابق الذکر که نظر اصلی و اولی آیات قرآن کریم برداشت و استفاده هدایتی بوده است، به چند مورد که در این آیات شریفه مد نظر بوده است، اشاره می‌کنیم:

۱. اثبات برتری انسان از کل موجودات از نظر دینی: سجده ملائکه به هر معنا و کیفیتی باشد، خضوع و تواضع سجده‌کننده و تعظیم و تجلیل و تکریم سجده‌شونده را در بر دارد. پس سجده ملائکه و فرشته‌ها که خود موجوداتی مقدس و منزّه و معصوم‌اند در برابر انسان بدین معناست که انسان در میان موجودات جهان یک پدیده برتر است.

۲. این انسان برتر هرچه برتری و عظمت دارد از آن خداست ﴿لقد کرّمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقتنا تفضیلاً﴾ (اسراء / ۷۰)؛ «ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم» زیرا او گل و خاک و لجنی بیش نبود، هنگامی که مورد تسویه و تصویر خدا قرار گرفت و روح خدا به آن دمیده شد این برتری و عظمت را پیدا نمود. ﴿فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقعوا له ساجدین﴾ (ص / ۷۲). چنانکه در بخش اول گذشت.

۳. در برابر راه خدا، راه دیگری به نام راه اهریمن هست. راه خداوند مبدأ و کانون جوشان خیرات و خوبیها و راه حق و صدق و عدل و تقوی است. چنانکه راه اهریمن مبدأ شرور و فسادها و راه باطل و کذب و ظلم و نفاق است. این اهرمن دشمن انسان است زیرا همه چیز انسان را بر باد می‌دهد و بالاخره او را نابود می‌سازد.

این همان مسأله سعادت و شقاوت و خیر و شر است که همه دنبال حل او هستند. شاعر با شعرش و کلامی با کلامش و فلسفی با فلسفه‌اش گاهی خیر و شر را در دست خدا می‌دانند و گاهی در دست خود بشر و گاهی در دست بخت و اتفاق و گاهی به چرخ و فلک نسبت می‌دهند. یکی می‌گوید:

تو خود می‌کنی اختر خویش را بد
مدار از فلک چشم نیک اختری را
دومی می‌گوید:

دیوانگیست قصه تقدیر و بخت نیست
از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
آن یکی می‌گوید: الهی فاش گویم فتنه از توست.

این یک مسأله جدی است که هر انسانی خواهان دانستن اوست. دست گذاشتن روی

مبدأ خیر و شر و حل مسأله سعادت و شقاوت منظور و هدف این بخش است.

پی نوشت ها:

- ۱- ر.ک: مجله نامه مفید، ش ۸، مقاله مشکل ما در فهم قرآن.
 - ۲- «انا خلقناکم من تراب». حج / ۵.
 - ۳- ر.ک: هود / ۴۴-۳۹.
 - ۴- ر.ک: سبا / ۱۷-۱۵.
 - ۵- ر.ک: الحاقه / ۸-۵.
 - ۶- «و اذ قال ربک للملائکه، انی خالق بشر من صلصال من حمأ مسنون». حجر / ۲۲.
 - ۷- در ترجمه آیات از ترجمه آقای عبدالحمید آیتی با اندکی تصرف استفاده شده است.
 - ۸- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۶.
 - ۹- لامارک (فرانسه ۱۸۲۹-۱۷۴۴)؛ نخستین کسی است که این مسأله را به طور جدی و با بیان علمی عنوان کرده و در آغاز سده نوزدهم اظهار عقیده کرد بر اینکه موجود جاندار در آغاز بسیار ساده و در مرتبه پست بوده سپس کم کم متحول شده و تنوع و طول و تفصیل یافته است. وی علت و اسباب اصلی این تحول را تأثیر محیطی دانست که گیاه یا جانور در آن زیست می نماید. سیر حکمت در اروپا، ج ۳، ص ۱۶۸.
 - ۱۰- داروین (انگلیس ۱۸۸۲-۱۸۰۹) شخصاً در عقاید خود مادی نبود فقط از جنبه «بیولوژی» (علم الحیات) فرضیه خویش را بیان کرد، ولی مادی گرایان عصر وی از آن نظریه به نفع فلسفه مادی استفاده نمودند. این جمله را خود داروین نقل می کند: «مطابق آنچه تاکنون بر من کشف شده، تمام موجودات زنده ای که در روی زمین پیدا شده همه از یک اصل منشعب شده اند و اولین موجود زنده ای که در روی زمین پدید آمده است خالق، روح حیات را در او دمیده است». مقدمه استاد شهید مطهری بر اصول فلسفه و روش رئالیسم، ص ۱۸.
 - ۱۱- فیکسیسم نظریه تغییر ناپذیر بودن صفات طبیعی موجودات است. لذا میان اقسام موجودات زنده ارتباط و پیوستگی نسلی موجود نیست در مقابل نظریه لامارک که به تغییر تدریجی و تکامل موجودات زنده معتقد است.
 - ۱۲- ر.ک: قرآن در اسلام از علامه طباطبایی، صص ۱۵۶-۱۵۰؛ التمهید، ج ۱، صص ۱۴۵-۱۳۵.
 - ۱۳- بخش سوم از بحث در شماره آینده مطرح خواهد شد، ان شاء الله.
 - ۱۴- فخر رازی می نویسد: در اینکه ملک چیست؟ بین صاحبان ادیان و مذاهب اختلاف است. اکثر مسلمین آنها را اجسامی لطیف و هوایی می دانند که به اشکال مختلف ظاهر می شوند و در آسمانها ساکن هستند. در اینکه گناه و فساد و شر از آنها سر میزند یا خیر، فلاسفه و جبریون «اشاعره» می گویند: فرشتگان خیر محض هستند و قدرت بر شر و فساد ندارند. در مقابل فقها (اکثر آنها) و معتزله می گویند آنها همانطور که قدرت بر خیر دارند قادر بر اعمال شر هم هستند (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۰).
 - ۱۵- آلوسی خطاب الهی را با فرشتگان خطاب مستقیم نمی داند بلکه معتقد است. خطاب به واسطه ملکی از ملائکه بوده است و همچنین در خطاب خدا با ابلیس و آدم نیز واسطه بوده است نه مستقیم. (روح المعانی، ج ۲۳، ص ۲۲۲).
- مرحوم طالقانی بر این نظر دارد، که: گفتگوی خداوند با فرشتگان... چون گفتگوی ما به وسیله هوا و صوت و

زبان و دیگر آلات عضوی نیست... بلکه گفتگوی باطنی که همان طریق وحی و الهام است می‌باشد که از طریق باطن صورت می‌گیرد چنانکه گاهی انسان خود با خود گفتگویی دارد. آنچه که به عقل و ذهن انسان نیز می‌رسد از همین باب است. (پرتوی از قرآن، ج ۱، صص ۱۱۵ و ۱۱۶).

قول خداوند به ملائکه وحی است. تظنیر قرآن و کلام الهی که وحی اوست (اطیب‌البیان، ج ۱، ص ۴۹۵).
ابن عربی می‌گوید: الفاء معنی مقصود است خداوند این معنی را به ملائکه الفاء فرموده که مشیت او بر ایجاد آدم تعلق گرفته است... (تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۳۵).

۱۶ - فخر رازی در مسأله پنجم از مسائیل مطروحه می‌گوید این مسأله اختلافی است که آیا مخاطب تمام فرشتگان بودند یا بعض آنها؟ در صورت دوم چه گروهی از فرشته‌ها بودند؟ اما قول دوم چنانکه ضحاک از ابن عباس روایت کرده است خداوند این خطاب را به فرشته‌هایی که برای محاربه و اخراج جن که موجب فساد و خونریزی در زمین شده بودند، فرموده است. زیرا جن که قبل از انسان ساکن زمین بود و در زمین فساد و خونریزی راه انداخت خداوند گروهی از ملائکه را به فرماندهی ابلیس فرستاد تا آنها را از زمین اخراج کنند و بعد از اخراج آنها، خداوند به این گروه از ملائکه این خطاب را فرمود. اما قول اول (تمام ملائکه مورد خطاب باشند) چنانکه این نظر بیشتر صحابه و تابعین است هر چند خداوند این خطاب را به گروهی از ملائکه الفاء فرموده باشد اما در واقع تمام ملائکه مخاطب بوده‌اند چرا که لفظ «الملائکه» افاده عموم می‌کند و هیچ دلیلی بر تخصیص آن به گروه خاصی نداریم پس تخصیص بر خلاف اصل است (تفسیر الکبیر، جزء ۲، ص ۱۶۵) و نیز رجوع کنید به: (التیان، ج ۱، ص ۱۴۸؛ قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۴۲؛ اطیب‌البیان، ج ۱، ص ۵۰۰).

طبری نیز به استناد روایت ابن عباس مخاطب خداوند را هم همان گروه خاص از ملائکه میدانند (تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۰۲) و نیز رجوع کنید به: (کشف الاسرار، ج ۱، صص ۱۳۲ و ۱۳۳).

ملاصدرا می‌فرماید: حق آن است که اگر منظور از خلیفه همان آدم علیه السلام یا انسان صغیر باشد پس مخاطب خداوند ملائکه زمین هستند و اگر منظور از خلیفه، انسان کبیر که همان وجود مقدس پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، پس مخاطب خداوند تمام ملائکه هستند (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۴). وی مصداق خلیفه را در آیه شریفه «انی جاعل فی الارض خلیفه» حضرت آدم می‌داند اما خلیفه خدا در کل عالم «آسمانها و زمین» را حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌داند (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۱) و نیز رجوع کنید به: (تفسیر پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۲۱).

در کنز الدقائق، سه قول وجود دارد: ۱. عموم ملائکه مقصود هستند؛ ۲. ملائکه‌ای که با ابلیس بودند. ۳. ملائکه زمین «و هذا هو اولی و المخصص قوله فی الارض» (تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۳۲۱).

محبی‌الدین عربی چنین نظر دارد: «قد یکون الخطاب عاماً لهم و لغيرهم من المخلوقین فی ذلك الوقت و خصوصاً الملائکه بالذکر اعتناء بهم و تهمماً و تشریفاً، فیدخل ابلیس فی التعریف» (ایجاز البیان فی ترجمه القرآن، ج ۱، ص ۹۵). هذا هو مطبوع فی هامش رحمة من الرحمن.

۱۷ - اصل این مسأله که خداوند متعال در این باره با ملائکه مشورت کرده است؛ اولاً هیچ دلیلی از آیات مربوطه در قرآن بر این مدعا نیست بلکه از آیات می‌فهمیم که خداوند به فرشتگان اطلاع داده است که می‌خواهد در زمین خلیفه‌ای بیافریند، و در این باره از آنان نظرخواهی ننموده است. ثانیاً مشورت در موردی صحیح است که مشورت‌کننده از موضوع مورد نظر اطلاع کافی نداشته باشد و حقیقت و ماهیت آن را نشناسد و یا از مصالح و مفاسد آن بی‌اطلاع و یا کم‌اطلاع باشد و بخواهد در این امور از تجربه و اطلاعات دیگران بهره‌برد. این در حالی است که خداوند از تمام اجزای هستی، ما کان و ما یکون و ما هو کائن، آگاه است. بلکه هدف خداوند از اعلام

این امر به ملائکه این بود که آنها متوجه شوند که تمام هدف و مقصود از خلقت تسبیح و تقدیس نیست، بلکه چیزهای ممتازتر و بالاتر از آنها نیز مورد نظر باریتعالی می‌باشد. لذا خداوند در جواب آنها که گفتند و نحن نسبح و تقدس، فرمود: «انی اعلم ما لا تعلمون» (محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، ج ۲، صص ۱۶۳-۱۶۱).

در کنزالدقائق آمده است: «و فائدة قوله هذا للملائكة تعليم للمشاورة و تعظیم لشأن المجموع بان بشر بوجوده سكان ملكوته» (تفسیر کنزالدقائق، ج ۱، صص ۳۲۲ و ۳۲۳).

فخر رازی در جواب این سؤال دو وجه ذکر می‌کند: وجه اول: مقصود این است که ملائکه بعد از شنیدن از خداوند متعال سؤال و پرسش نمایند تا خداوند جواب آنها را بدهد. پس هدف اطلاع ملائکه از جواب آن سؤال بوده است. وجه دوم: اهمیت مشورت و اینکه بندگان الهی به مشورت عنایت و توجه داشته باشند پس هدف تعلیم دادن مشورت به بندگان است (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۶) و نیز رجوع کنید به: (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۱؛ الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴).

مبیدی می‌نویسد: این نه مشورت بود با فرشتگان که این تمهید قواعد عزت و عظمت آدم بود و نه استعانت بود که نشر بساط توفیر آدم بود (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۰).

قاسمی می‌نویسد: «و الغرض من اخبار الملائكة بذلك [۱] هو ان يسألوا ذلك السؤال و يجابوا بما اجیبوا به فیعرفوا حکمته فی استخلافهم قبل کونهم صیانة لهم عن اعتراض الشبهة فی وقت استخلافهم؛ [۲] او الحکمه تعلیم العباد المشاورة فی امورهم قبل ان یقدموا علیها و عرضها علی نقاتهم و نصحتهم...؛ [۳] او تعظیم شأن المجموع و اظهار فضله بان بشر بوجوده سكان ملكوته ... (محاسن التأویل، ج ۱، ص ۹۵، جزء ۲).

۱۸ - علامه طباطبایی می‌فرماید: آنان از جمله‌ای که خداوند به آنها خطاب کرده: «انی جاعل فی الارض خلیفه» افساد انسان را فهمیدند زیرا آنها می‌دانستند موجود زمینی قطعاً مادی و مرکب از قوای غضب و شهوت است و عالم آنها هم عالم تراحم و محدودیت است و مبتنی بر پایه تعاون و اجتماع و در معرض اصلاح و افساد است و طبیعتاً چنین زندگانی خالی از مفاسد و خونریزی نخواهد بود (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵). «پس از طبیعت انسان فهمیدند» (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۹) همچنین رجوع کنید به: (ایجاز البیان فی ترجمه القرآن، ص ۹۷، رحمة من الرحمن ... ص ۹۸؛ تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص ۳۶؛ کنزالدقائق، ج ۱، ص ۳۲۴؛ پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۱۶). ملاصدرا نیز معتقد است: این اوصاف را قبلاً در حیوانات و درندگانی که قبل از آدم خلق شده بودند مشاهده کرده لذا درباره انسان نیز متوجه این مسأله شدند (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۶). وی در جای دیگری می‌نویسد: «اینکه ملائکه فهمیده بودند که این خلیفه فساد و خونریزی می‌کند از باب مقایسه او با مخلوقات قبلی نبود که این قیاس است و باطل، بلکه این مسأله را یا به طریق وحی الهی فهمیدند یا از طریق لوح محفوظ دیده و متوجه شدند یا اینکه فکر می‌کردند که عصمت و دوری از گناه و شر و فساد از مختصات خود آنان است و غیر آنها در این مهلکه (شر و فساد) گرفتار می‌شوند (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، صص ۳۰۸ و ۳۰۹). چنانکه علامه مجلسی نیز می‌نویسد: «انما عرفوا ذلك باخيار من الله او تلق من اللوح المحفوظ او استنباط عما ركز فی عقولهم ان العصمة من خواصهم او قیاس لآحد الثقلین علی الآخر (بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۹۷). و همچنین در (بحار، ج ۱۱، ص ۱۲۶) که به طور مفصل‌تر این بحث را مطرح کرده است و عبارات علامه در آنجا نزدیک به عبارات فخر رازی است.

به طور خلاصه شاید بتوان گفت که طبری خود نظر بر قول چهارم دارد که خداوند ملائکه را به طریقی از این قضیه آگاه کرد. چنانکه در مقام دفع توهم چنین می‌نویسد: «فان قال قائل فان كان اولی التأویلات بالآیه هو ما

ذکرت من ان الله اخبر الملائكة بان ذرية خليفته في الارض يفسدون فيها يسفكون فيها الدماء فمن اجل ذلك قالت الملائكة اتجعل فيها من يفسد فيها فاين ذكر اخبار الله ايام في كتابه بذلك؟ قيل له اكنفى بدلالة ما قد ظهر من الكلام عليه عنه... لما كان في قوله تعالى، «اتجعل فيها من يفسد فيها» دلالة على ترك ذكره بعد قوله «اني جاعل في الارض خليفة» من الخبر عما يكون من افساد ذريته في الارض اكنفى بدلالته و حذف فترك ذكره... (جامع البيان للطبري، ج ١، صص ٢٠٩ و ٢١٠).

سيد عبدالحسين طيب مي نويسند: «مراد از في الارض تخصيص بر روي زمين نيست چون كسي روي زمين نبود كه براي او خليفه معين شود، بلكه مراد جعل خليفه است از زمين يعني از مواد عنصرية و هemin امر بود كه مورد سؤال ملائكة واقع شد... و باز هemin موضوع بود كه سبب خودداري ابليس از سجده به آدم شد (اطيب البيان، ج ١، ص ٤٩٧).

قاسمی قول دیگری را یعنی، «از مخلوق قبل از انسان که فساد و خونریزی می‌کرد، فهمیدند» وارد کرده و به قول علامه برهان‌الدین بقاعی استناد می‌کند که او گفته است. این کلام که قبل از آدم در زمین خلقی بوده و فساد می‌کرده و ... هیچ اصلی ندارد بلکه آدم اولین ساکن روي زمين است، (محاسن التأويل، ج ١، جزء ٢).

طبری در تفسیر خود بحث مفصلي در این باره دارد ضمن نقل اقوال وجه رد آنها را نیز بیان کرده است. ١. ابن عباس ملائكة این امر را از مقایسه بین انسان و جن که حتی قبل از انسان در زمین ساکن بوده و سفک دماء و فساد و خونریزی کرده بودند و خداوند آنها را از بین برد، متوجه شدند. ٢. ابن عباس، ملائكة از خدا پرسیدند «و ما يكون ذلك الخليفة؟ قال يكون له ذرية يفسدون في الارض ...». ٣. قتاده می‌گوید ملائكة به طور احتمالی و بر اساس گمان خود از خداوند متعال پرسیدند «قلت على غير يقين علم تقدم منها بان ذلك كائن، و لكن على الرأي منها و الظن». ٤. قتاده و حسن بصری و گروهی از اهل تأويل نیز معتقدند: «كان الله اعلمهم اذا كان في الارض خلق افسدوا فيها و سفكوا الدماء». طبری بعد از بیان این اقوال قول دیگری که نوعاً به هemin اقوال، «خصوصاً به قول چهارم برمی‌گردد بیان می‌کند. هر چند در کیفیت و چگونگی و زمان اعلام و اخبار خداوند مسأله فساد و سفک بنی آدم با هم اختلاف اجمالی دارند. وی سرانجام نظر و رأی خود را چنین می‌نگارد. «و اولی هذه التأويلات بقول الله جل ثناؤه ... تأويل من قال ان ذلك منها «الملائكة» استخبار لربها بمعنى اعلمنا يا ربنا اجعل انت في الارض من هذه صفة». سپس در مقام جواب این سؤال که آنها از کجا این مسأله را متوجه شده بودند که از خدا پرسیدند، وجوه مختلفی نقل می‌کند. از جمله: ١. این را به عنوان یک احتمال گفتند؛ ٢. از مقایسه با جن فهمیدند (تفسیر طبری، ج ١، ص ٢٠١ و ٢٠٩).

فخر رازی می‌نویسد: شاید گفته شود ملائكة از طریق وحی که خدا به آنها فرموده بود این را فهمیدند. این قول مردود است چون اگر از طریق وحی الهی بود، دلیلی بر سؤال و اعتراض ملائكة نمی‌ماند (تفسیر الکبیر، ج ٢، ص ١٦٧).

علامه مجلسی می‌گوید: ملائكة از جهاتی این را گمان کرده و احتمال دادند. جهت اول: اینکه انسان را با جن که قبلاً در زمین ساکن بود و فساد و خونریزی کرد قیاس کردند. جهت دوم: اینکه از کیفیت خلقت انسان که از عناصر اربعه بود گمان کردند که چیزی که از این عناصر اربعه ترکیب شده باشد یقیناً از قوه غضب و شهوت نیز برخوردار بوده و این موجب فساد و خونریزی خواهد شد. جهت اول از ابن عباس و کلبنی روایت شده است و مورد تأیید تفسیر امام عسکری علیه السلام است. ملائكة از جهاتی یقین پیدا کردند که این خلیفه فساد و خونریزی می‌کند و آن جهات عبارتند از اول: بعد از اینکه خدا فرمود «انی جاعل في الارض خليفة» ملائكة پرسیدند: آن خلیفه چه و چگونه خواهد بود؟ ما يكون ذلك الخليفة؟ خداوند فرمود: برای او نسل و ذریه‌ای خواهد بود که

فساد و خونریزی کرده و به همدیگر حسادت می‌ورزند و بعضی بعضی دیگر را به قتل می‌رساند. بعد از جواب خداوند، ملائکه گفتند: انجعل فیها من یفسد فیها... دوم: خداوند این فساد و خونریزی خلیفه را به ملائکه اطلاع داده بود. سوم: خداوند بعد از اینکه جهنم و آتش را خلق کرد. ملائکه ترسیدند و پرسیدند لمن خلقت هذه النار؟ خداوند فرمود: برای کسانی که مرا معصیت و نافرمانی کنند. این درحالی بود که در زمین مخلوقی نبود و بعد که خداوند فرمود: انی جاعل فی الارض، ملائکه فهمیدند آن معصیتکاران از همین مخلوق جدید خواهند بود. چهارم: در لوح محفوظ تمام حوادث تا روز قیامت نوشته شده بود. لذا ممکن است ملائکه لوح را مطالعه کرده و این امر را فهمیده بودند. پنجم: از مقتضای خلافت و نیابت فهمیدند (بحار، ج ۱۱، ص ۱۲۶) و همچنین رجوع کنید به: (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۷۰؛ قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶؛ النور المبین فی قصص الانبیاء و المرسلین، سید نعمت اله جزایری، ص ۳۴ و ۳۵). این قول به نقل از ابن مسعود و گروهی از صحابه نقل شده است (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۲).

ابوالفتح و جرجانی در این باره چنین می‌نویسند: این لفظ استفهام است و مراد هم استفهام و استعلام است و نه بر وجه انکار. گروهی گفتند بر وجه تعجب است. ۱. آنکه قائل به وجه استفهام است گفته است ایشان نمی‌دانستند و برای افزایش آگاهی خود پرسیدند. ۲. گروهی دیگر با ظن و گمان گفتند چون پیش از حضرت آدم در زمین جماعتی به نام جان بودند - چنانکه خدایتعالی گفت «و الجان خلقناه من قبل من ناز السموم» - که در زمین فساد و خونریزی کردند و خداوند آنها را توسط فرشتگان هلاک کرد و فرشتگان این را از آنجا فهمیده بودند. ۳. فرشتگان این را از علم گفتند، چون خداوند قبلاً آنها از خلقت چنین موجودی آگاه کرده بود و ایشان نیز بر سبیل تعجب از خدا پرسیدند که چگونه چنین قومی را بر زمین خلیفه می‌کنی در حالی که ما تو را تسبیح و تقدیس می‌نماییم. این قول عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سدی است (تفسیر رازی، ج ۱، ص ۱۲۸ و جرجانی، ج ۱، صص ۶۳ و ۶۲).

ملائکه این را از جنبه استخبار و استعلام از حضرت حق پرسیدند نه جنبه اخباریت. تا این مسایل مطرح شود. قول اول نظر بیشتر مفسرین است و قول دوم دیدگاه ابن عباس است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۷). و رجوع کنید به: (التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲ و ۱۳۳).

...قال امیر المؤمنین علیه السلام... فقالت الملائکه سبحانک انجعل فیها من یفسد فیها کما فسد بنوالجان و یسفکون الدماء کما سفک بنوالجان و یتفاسدون و یتفاضلون... الحدیث (البرهان، ج ۱، ص ۷۶).

۱۹ - محیی‌الدین عربی می‌گوید: آنچه را که خداوند تعلیم فرمود اسماء اشیاء بوده است. البته نویسنده «رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن من کلام الشیخ محیی‌الدین ابن عربی» در این مورد به طور مفصل سخن گفته و در این که منظور از اسماء چه بوده است سه وجه بیان می‌کند. وجه اول: چنین است آن اسامی تمام اسماء باریتعالی بوده است «که از آن به اسماء مستأثره نیز تعبیر می‌شود» و این اسماء غیر از آن اسامی بود که ملائکه با آنها خدا را تسبیح و تقدیس می‌کردند. «فاعلمهم الملائکه بان لله اسماء فی العالم ما سبحته الملائکه و لا قدسته بها و قد علمها آدم». وجه دوم: چیزهایی را تعلیم آدم فرمود که موجب رشد و کمال و معرفت او شد. وجه سوم: منظور همان حقیقت و حقایقی بود که انسان با آن نتوانست تصرف در امور نماید (رحمة من الرحمن...، ج ۱، صص ۱۱۲-۱۱۰؛ ایجاز البیان فی ترجمة القرآن، ج ۱، ص ۱۱۱).

ملاهادی سبزواری می‌نویسد: یک وجهش این است که تعلیم تکوینی باشد. اسماء موجودات را که مثلاً تغذیه را و هرگونه شهوت را که در وجود انسان گذارند... وجه دیگر، تعلیم تکوینی اسماء الهی باشد که آدم را مظهر اعظم و آینه اتم قرار داد برای اسماء و صفات خود. چنانکه در حدیث است که تخلقوا باخلاق الله و آدم

بالفعل همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه را مجلی و مظهر است (اسرار الحکم، ص ۳۶۵).

ابن کثیر می‌نویسد: منظور اسماء تمام موجودات و اشیاء است (قصص الانبیاء، ص ۳۶ و ۳۷).

علامه مجلسی چنین می‌نویسد: مقصود معرفة ذوات الاشیاء و خواصها و اسمائها و اصول العلم و قوانین الصناعات و کیفیت آلاتها... وی در ادامه فرموده‌اند: لان العلم بالالفاظ من حيث الدلالة متوقف علی العلم بالمعانی (بحار، ج ۱۱، ص ۹۸). و نیز رجوع کنید به: (کنزالدقائق، ج ۱، ص ۳۴۳) و نیز به نقل از امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: که مقصود اسامی انبیاء الهی و اسامی پیامبر و اهل بیت علیهم السلام و اسامی بزرگان و رجال شیعه اهل بیت و گنهکاران و معصیت کاران از دشمنان اهل بیت است (بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۷).

در روایاتی از قول امام صادق علیه السلام این اسماء را اسامی ارضین، جبال، شعاب و اودیبه، نبات و شجر... می‌داند (البرهان، ج ۱، ص ۷۵).

شیخ می‌نویسد: ظاهر آیه دلالت می‌کند بر اینکه خداوند تمام لغات را به آدم تعلیم داد و فرزندان آدم بعد از اینکه متفرق شدند هر کدام لغت خود را از آدم اخذ کردند و هر کدام به زبان و لغت خاص خود تکلم نمودند (التبیان، ج ۱، ص ۷۳). و همچنین رجوع کنید به: (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۰ و ۱۸۱).

عن الامام العسکری علیه السلام : ... و تعلم آدم الاسماء كلها. اسماء الانبياء الله و اسماء محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الطیبین من آلهما و اسماء رجال من شیعتهم و عتاة اعدائهم (البرهان، ج ۱، ص ۷۳).

علامه می‌فرماید: مقصود حقیقت اسماء حقایق خارجی و موجودات مخصوصی که زنده و عاقل هستند در پشت پرده غیب مخفی هستند (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷). وی در (ترجمه رساله الانسان قبل الدنيا، ص ۲۹) می‌نویسد: بنابراین مراد از اسماء قطعاً الفاظ نبوده بلکه ذوات از حیث اتصاف به کمالات است منظور از اسماء موجودات زنده و عاقل و عالم هستند که همین موجودات عالم را تشکیل می‌دهند. و آنچه را که خدا تعلیم آدم فرموده جمیع اسماء هستند. و در صفحه ۳۱ اعتقاد بر این دارند که مفاد آیه شریفه «و نفخت فیہ من روحی» (سوره ص/ ۷۳) ظهور در همین مفاد «علم آدم الاسماء» دارد.

ملاصدرا می‌نویسد: و الظاهر ان المراد من تعليم الاسماء ليس مجرد تعليم الالفاظ الموضوعه بحسب دلالتها علی المعانی كما فی التعريفات اللفظية بل افادة العلم بحقائق الاشیاء و ماهياتها (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۱۸).

ابوالفتح رازی چند قول بیان کرده‌اند: ۱. از ربیع بن انس که منظور نام فرشتگان بوده است. ۲. عبدالرحمن زید منظور نام فرزندان آدم بوده است. ۳. عبدالله بن عباس منظور نام و اسامی اجناس و اشیاء بوده است. ۴. عبدالله بن عباس و قتاده منظور نام و اسامی تمام اشیاء و موجودات از کوچک و بزرگ (ج ۱، ص ۱۳۰).

آلوسی اقوال مختلفی را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: به نظر من بهترین قول آن است که منظور اسماء تمام اشیاء بوده است از بزرگ و کوچک (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۴) و نیز رجوع کنید به: (تفسیر الجامع للقرطبی، ج ۱، ص ۱۹۴).

طبری هر سه قول را نقل می‌کند سپس چنین نظر می‌دهد: «و اولی هذه الاقوال بالصواب و اشبهها بمادل علی صحته ظاهر التلاوة. انها اسماء ذریته و اسماء الملائكة دون اسماء سائر اجناس الخلق». سپس در مقام دلیل بر این مدعا می‌گوید: چون اصل اولی در ادبیات و محاورات عرب این است که هم برای بنی آدم و ملائکه استفاده می‌شود. و «هن و ها» برای اسماء اشیاء و حیوانات استعمال می‌کنند. سپس به استناد آیه شریفه: والله خلق من كان دابة من ماء فمنهم من يعشى علی بطنه و منهم يعشى... می‌گوید استعمال هم هرچند در مواردی که اعم از بنی آدم و ملائکه و اشیاء و حیوانات باشد جایز است اما اصل اولیه آن است که ما گفتیم فان الغالب

المستفیض فی کلام العرب ما وصفنا من اخراجهم کتابة اسماء اجناس الامم اذا اختلعت بالهاء و الالف او الها و المیم. سپس وجه قول ابن عباس را قرائت ابی که عرضها گفته و یا قرائت ابن مسعود که عراضهن خوانده است می‌داند (ج ۱، صص ۲۱۶ و ۲۱۷).

ابوالفتح می‌نویسد: در اینکه اسماء را عرضه کرد یا مسمیات را اختلاف است. ۱. قتاده و ابن عباس گویند که اسما را عرضه کرده یعنی آن نامهایی را که خدا به او تعلیم کرده بود که از فرشتگان می‌پرسید این نام چه باشد آن نام چه معنی دارد؟ قائلین به این قول استناد به قرائت ابی کرده‌اند که گفته «ثم عرضها» و همچنین عبدالله بن مسعود نیز «ثم عرضهن» گفته است که در این دو قرائت ضمیر به اسماء رجوع می‌کند. ۲. از قول مجاهد و حسن بصری است که مسمیات و اشیا را بر فرشتگان عرضه کرد. تأیید این قول با قرائت «ثم عرضهم» هست اگر چه بیشتر آن اشیا غیر عقلا باشند به جهت تغلیب عقلا بر غیر آنان چنانکه در مذکر و مؤنث غلبه با مذکر است، هر چند مؤنث بیشتر باشد. ابوالفتح بعد از بیان این دو قول، خود قول دوم را می‌پذیرد و می‌گوید: این قول درست‌تر است برای ظاهر را که هم بر اسماء نیفتد الا بر مجاز (ج ۱، ص ۱۳۱).

علامه شعرانی نیز همین قول را تأیید کرده، چنین نوشته‌اند: انبثونی باسماء هولاء. در قول دوم صراحت دارد زیرا که گفت اسم اینها را به من بگویند و نگفت مسمای اسامی را... (تعلیقه بر تفسیر ابوالفتح، ج ۱، ص ۱۳۱). ابوالفتح در پایان بحث درباره این که آدم چگونه آن اسامی یا مسمیات را بر فرشتگان عرضه کرد؟ می‌نویسد: بیشتر مفسران و اهل علم بر آنند که بیافرید و حاضر کرد و عرض کرد و گفت نام اینها چیست؟ بگو اگر دانی؟ بعضی دیگر گفتند: چیزهای نیافریده را در دل ایشان مصور کرد آنگه گفت: انبثونی باسماء هولاء. یعنی این چیزها که در دل شما مصور است. سپس اضافه می‌کند که قول اول معتد است (ج ۱، ص ۱۳۱).

علامه مجلسی این آیه شریفه «و انبثونی باسماء هولاء» را دلیل بر تکلیف ملائکه نمی‌داند. چرا که این از باب تکلیف به محال است و آن هم خود محال است. چنانکه نوشته‌اند و لیس بتکلیف لیکن من باب التکلیف بالمحال. بلکه آیه شریفه را مشعوبه به این می‌دانند که ملائکه به عجز و ناتوانی خود نسبت به امر خلافت الهی بی‌برند و بدان اعتراف کنند (بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۸). و نیز رجوع کنید به: (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۰ و کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۳۷).

شیخ طوسی همین نظر را دارد و چنین می‌نویسد: «...لیدلهم علی انهم اذا لم یعلموا باطن ما شاهدوا کانوا من ان یعلموا باطن ما غاب عنهم ابعده». البته شاید بتوان گفت که شیخ طوسی در آیه شریفه «انبثونی»، را هر چند به ظاهر امر می‌داند ولی در واقع آن را از باب تنبیه می‌داند که عالم از متعلم خود از باب تنبیه و یادآوری چیزی می‌پرسد و تصریح می‌کند که اینها اصلاً تکلیفی نبوده است بلکه همان تنبیه بوده که خداوند خواسته است ملائکه را با مقام و موقعیت آدم آشنا کند و آن را یادآور ملائکه نماید (تفسیر التبیان، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ و همچنین مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۲).

ملاصدرا می‌نویسد: «ای فنبهم علی قصورهم معرفة اسماء الموجودات ای حقائقها لان حقیقة الشیء هی علامته...» (تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۲۳).

علامه می‌نویسد: «منظور همان موجودات بلند مرتبه‌ای هستند که محفوظ عندالله و مستور در پرده غیب می‌باشند و آنها منشأ خیر و برکت در آسمان و زمین هستند و در عین کثرت متعدد نیستند و تفاوت ذاتی هم با هم ندارد» (تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۱۸).

۲۰- ابن عربی می‌گوید: بالهام و القاء نفس بوده است که خداوند بدین صورت منافع و مفاصد اشیا را نیز به آدم تعلیم داده است. وی می‌نویسد: «شهادة و جوداتهم بالدلالة و السنة الحال علی قصورهم عن الکلمات

الانسانیه و تخلفهم عن شأوها (شأنها) و بتزیه الله عن فعل ما فيه مفسدة بالاجمال و علمهم بامتناع ترقیهم الی مراتبهم یکسب العلوم اذ کمالاتهم مقارنة لوجوداتهم» (ج ۱، ص ۲۸).

حکیم سبزواری نیز نظر بر همین القاء و الهام و نهفتن استعداد دارد و از آن به تعلیم تکوینی تعبیر می‌کند (اسرار الحکم، ص ۳۶۵).

قاسمی می‌نویسد: «واعتراف منهم بالعجز والقصور عما کلفوه» (محاسن التأویل، ج ۱، جزء ۲، ص ۹۹).

مرحوم امین الاسلام طبرسی در بیان این مسأله می‌فرماید: اختلفت فی کیفیة تعلیم الله آدم الاسماء. ۱. فقیل علمه بان اودع قلبه معرفة الاسماء و فتح لسانه بها. ۲. قیل علمه اباها بان اضطره الی العلم بها. ۳. قیل علمه لغة الملائكة ثم علمه بتلك اللغة سایر اللغات. ۴. قیل علمه اسماء الاشخاص بان احضر تلك الاشياء و علمه اسماءها فی كل لغة و انه لای شیء یصلح و ای نفع فيه (مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۱).

محمد قمی چنین می‌نویسد: «و ذلك اما بخلق علم ضروری بها فیہ او القاء فی روعه لا یفتقر الی سابقة اصطلاح لیستلسل» (تفسیر کنزالدقایق، ج ۱، ص ۳۴۲).

ابوالفتح می‌گوید: بدان که تعلیم از جانب خدای تعالی به دو معنی باشد. اما به خلق علم یا به نصب دلیل، اما اینکه کدام از این دو درباره آدم صدق می‌کند، می‌نویسد: «بین علما اختلاف نظر است» وی اقوالی را بیان کرده، به کسانی هم نسبت می‌دهد. سپس می‌نویسد: برای هر گونه تعلیمی به آدم باید قائل به این باشیم که آدم قبل از هر چیز از لغتی آگاه و عالم بوده و خداوند با توجه به آن لغت، مطالب و مسایل دیگر را به او تعلیم داده است (ج ۱، صص ۱۲۹ و ۱۳۰).

لذا مرحوم ابوالحسن شعرانی در باورقی تعلیقه علامه شعرانی بر تفسیر ابوالفتح چنین نوشته‌اند: «این سخنان را رجماً بالغیب گفتند. چون که عقل انسانی به وقایع گذشته راه ندارد، مگر به نقل صحیح. اگر بگوییم لغت را پیش از حضرت آدم وضع کردند و آدم آن را یاد گرفت یا او را از وضع لغات در آینده توسط اولاد آدم با خبر کرد این دو مطلب هر دو بی دلیل است، ولی می‌توان گفت مراد آن است که آدم را مستعد کلام و سخن آفریدیم و به او الهام دادیم تا لغت وضع کرد مانند «خلق الانسان علمه البیان» (ج ۱، ص ۱۳۰).

مرحوم شیخ طوسی نیز در مقام فرق بین اخبار و اعلام می‌فرماید، اعلام گاهی به خلق علم ضروری در قلب است چنانکه خداوند عقل کامل را این چنین خلق کرده است و گاهی به نصب ادله است (التبیان، ج ۱، ص ۱۳۷) و در جای دیگر (ص ۱۴۱)، چنین نوشته است: و فی کیفیة تعلیم الله آدم الاسماء قال البلخی یجوز ان یکون اخبره بذلك فوعاه فی وقت قصیر بما اعطاه الله من الفهم و الحفظ او بان دله و مکنه و رسم به رسماً فابتدع هو لكل شیء اسماء یشاکله. ایشان نیز بعد از قول بلخی نظری مانند ابوالفتح را مطرح کرده ولی آن را صحیح ندانسته است.

ملاصدرا نیز عقیده بر نهفتن استعداد در انسان دارد و می‌گوید: فالمعنی انه تعالی خلق آدم ^{عليه السلام} من اجزاء مختلفة و قوی متباینه مستعداً لادراک انواع المدركات من المعقولات و المحسوسات و المتخیلات. سپس اضافه می‌کند که غیر از استعداد، الهام الهی نیز در این تعلیم بوده ... و الهمه معرفة ذوات الاشياء و حقائقها الکلیه و الجزئیة و خواصها و اسمائها و اصول العلوم و قوانین الصناعات و کیفیة اتخاذ الآلات حتی صار فی نفسه عالماً تماماً منفرداً منفصلاً عن العوالم کلها (تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۱۹).

علامه مجلسی در جواب این سؤال چند وجه بیان فرموده است: ۱. جزو ضروریات وجود آدم همان علم او به اسامی و اشیاء است که خداوند این علم را در نهاد آدم به وجود آورد؛ ۲. به طریق القاء؛ ۳. نهادن استعداد درک این نوع اسامی و حقایق اشیا؛ ۴. الهام که خداوند معرفت و شناخت این اشیا و کیفیت استفاده آنها را به آدم الهام

کرده است (بحار، ج ۱۱، ص ۹۸).

مرحوم طالقانی با بیان این جمله که تعلیم، آموختن تدریجی است و فراگرفتن بدون تعلم و یکباره وحی و الهام نامیده می‌شود شاید می‌خواهد بفرماید که تعلیم الهی به آدم با همان وحی و الهام و القا در نفس بوده نه تعلیم و آموزش معمولی. قرائن دیگری دلالت بر این مدعا دارند (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۱۸).

قرطبی می‌گوید: با الهام بوده است به واسطه ملکی از ملائکه مانند جبرئیل (الجامع، ج ۱، ص ۱۹۲). شاید بتوان از عبارات محمدرشید رضا چنین فهمید که هم الهام الهی است و هم خداوند استعداد علمی و عملی بی‌نهایتی را در درون انسان به ودیعه گذاشت تا در هر صورت خواسته الهی تحقق یابد (المنار، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۸۱). و همچنین رجوع کنید به: (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۴).

۲۱- در التبیان و مجمع البیان چنین آمده است: منظور هر چیزی است که آنها قدرت دیدن آن را نداشته‌اند و هر چه را خدا به آنها نشان می‌دهد است می‌دانستند (التبیان، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۸۵). در بحار به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است: مقصود از غیب را نهان آسمانها و زمین می‌داند (ج ۱۱، ص ۱۱۸).

علامه طباطبایی منظور از غیب را همان اسما می‌داند که ملائکه قبل از ظهور آدم از آنها اطلاع نداشته‌اند (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶).

ابوالفتوح می‌گوید: اگر گویند غیب آسمان و زمین چه باشد و هیچ چیز از خدا غایب نباشد گوییم مراد آن است که آنچه غایب است از آنان که حضور و غیاب در حق ایشان مصور بود از اجسام چون ما و فرشتگان آنکه آن را باطلاع غیب خوانند گرچه در حق او غیب نیست. «پس منظور همان نهان جهان است» (ج ۱، ص ۱۳۴). فخر رازی می‌گوید: مقصود آن است که خداوند قبل از اینکه آدم را خلق کند علم به احوال او داشت و همین دلیل است بر علم خداوند قبل از حدوث اشیاء هر چند بعضی نظر بر این دارند که علم خداوند موقع وقوع اشیاء است. «انی اعلم غیب السموات و الارض» (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۱۰).

علامه می‌فرماید: به قرینه آیه شریفه «انی اعلم غیب السموات و الارض» آنچه را خدا می‌دانسته همان اسماء است که فرشتگان نمی‌دانستند و خدا آن را به آدم تعلیم فرمود (المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶).

ابوالفتوح چند قول را بیان می‌کند: ۱. خیانت و نفاق ابلیس بود که این اعتراض به خلقت آدم را، به ملائکه گفته بود؛ ۲. راز خلقت انسان بود که ملائکه از آن خبر نداشتند بلکه هدف خلقت را همان عبادت و تسبیح و تقدیس تنها می‌دانستند (ج ۱، ص ۱۲۹).

جرجانی می‌نویسد: قتاده گفت یعنی من آن دانم که شما ندانید از آنکه از نسل او انبیا و اوصیا و اولیا خواهند بود. حسن بصری یعنی من آن دانم که شما ندانید از آنکه شما را ظن آن است که شما از او عالمتر و گرامی تر باشید به نزدیک خدای تعالی (ج ۱، ص ۶۳).

در التبیان آمده است: «گروهی از جمله ابن مسعود و ابن عباس گفته‌اند: آنچه را که خدا می‌دانست همان کبر و عجب و معصیت ابلیس در مقابل فرمان خدا بود. گروه دیگری گفته‌اند منظور مصالح خلقت و آفرینش و تدبیر در آن بوده است (راز خلقت انسان) قتاده گفته است: منظور ذریه آدم از انبیا و صالحین آنان بوده است که خدا می‌دانست در ذریه آدم چنین کسان صالح و مصلحی هستند ولی ملائکه نمی‌دانستند». نظر دوم مورد تأیید روایتی از امام صادق علیه السلام است که خدا در جواب ملائکه فرمود: «انی اعرف بالمصلحة منکم» و این همان معنای آیه شریفه «انی اعلم مالا تعلمون» است (التبیان، ج ۱، صص ۱۳۳ و ۱۳۵؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۸).

علامه مجلسی نیز به قول دوم معتقد است (بحار، ج ۱۱، ص ۹۸).

مرحوم سید محمود طالقانی می‌نویسد: ملائکه هدف از خلقت را همان کار خود که تسبیح و تقدیس بود می‌پنداشتند و دیگر از بیرون محیط علم و عمل خود آگاهی نداشتند که خداوند با این جعل خلیفه و مراحل بعد آنها را از این حالت بیرون آورده و چنین فرموده که آری من می‌دانم چیزهایی را که شما نمی‌دانید (پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۱۱۷).

در کنزالدقایق به استناد روایت مفصلی از امام علی علیه السلام مقصود از آیه شریفه را همان علم خداوند به وجود انبیاء و صالحین و ... در بین فرزندان آدم می‌داند و به استناد روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آن را مصلحت و راز خلقت آدم می‌داند (ج ۱، ص ۳۳۰ و ۳۴۱) و نیز رجوع کنید به: (قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۳۶).

علامه به نقل از تفسیر امام عسکری علیه السلام می‌نویسد: انی اعلم من الصلاح الکائن فیمن اجعلهم بدلاً منکم ما لا تعلمون و اعلم ایضاً ان فیکم من هو کافر فی باطنه ما لا تعلمونه و هو ابلیس لعنه الله (بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۷).

قرطبی می‌نویسد: منظور از انی اعلم ما لا تعلمون همه چیز است مما هو کان او یکون او کائن (الجامع، ج ۱، ص ۱۹۲) همچنین رجوع کنید به: (روح المعانی، ج ۱، ص ۲۲۳ و طبری، ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹).

میبیدی می‌گوید: ۱. توبه آدم و معصیت ابلیس ۲. اینکه ذریه آدم و انبیا و صالحان خواهند بود ۳. اینکه آدم و ذریه او هر چند به ظاهر فساد می‌کنند اما باطناً و فطرتاً خداجو و خداخواه هستند ۴. اینکه آنها اگر چه مرتکب قبايح می‌شوند ولی بعداً پشیمان شده و توبه می‌کنند (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۳۵).

در التبیان آمده است: منظور از «ما تبدون» آن چیزی است که در ظاهر گفتند «اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء» و اما منظور از «ما تکتمون» بعضی گفته‌اند همان کفر ابلیس و مخالفت و معصیت او در مقابل امر الهی است. بعضی دیگر گویند منظور همان برتری خواستن ملائکه بود چرا که آنها قبل از میدن روح در کالبد آدم چنین توهم و گمان می‌کردند ولی آن را اظهار نکرده در مخیله خود مخفی نگه داشتند (ج ۱، ص ۱۴۶).

در مجمع البیان آمده است: والقول الاول اقرب لانه اعم (ج ۱، ص ۱۸۵).

عن علی بن الحسین علیه السلام ... ثم قال لهم اسجدوا لآدم فسجدوا وقالوا فی سجدوهم فی انفسهم ما کنا نظن ان یخلق الله خلقاً اکرم علیه منا. نحن خزان الله و جیرانه و اقرب الخلق، فلما رفعوا رؤسهم قال الله یعلم ما تبدون من ردکم علی و ما نکتمون ظناً ان لا یخلق الله خلقاً اکرم علیه منا... الحديث (البرهان، ج ۱، ص ۷۴، ج ۶ و بحار، ج ۱۱، ص ۱۱۸).

ابن کثیر می‌نویسد: منظور از «ما تبدون و نکتمون» همان نهان و آشکار این جهان و تمام امور است. منظور از «ما تبدون» همان گفتار ملائکه است که گفتند «اتجعل فیها...» و منظور از «ما نکتمون» خبائث ابلیس و حسادت او بود (قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸).

علامه به هر دو وجه اشاره کرده و آن را قابل جمع می‌داند. ضمن اینکه در هر دو مورد روایت نقل شده است. اما اینکه منظور کفر ابلیس باشد چرا قرآن آن را به عموم نسبت داده در حالی که فقط شیطان بوده است که بعد از امر به سجده بر آدم معلوم شد. می‌فرماید: معمولاً هرگاه یک نفر مرتکب عملی شود و در میان جمعیتی باشد و از آنها ممتاز و مشخص نباشد هنگام نسبت، آن عمل را به مجموعه نسبت می‌دهند. در بیان وجه دوم نیز فرموده است: از آنجایی که خلافت آدم اطلاق داشته و در همه چیز حتی بر ملائکه نیز صدق می‌کرده چنانکه امر به سجده بر آدم دلیل بر این نظر است به تبع در این مورد به دل ملائکه خطور کرده بود که مگر ممکن است موجود زمینی آنقدر شرافت بیابد که بر آنها نیز خلافت داشته باشد (المیزان، ج ۱، ص ۱۲۲).

ابوالفتوح می‌گوید: مراد از «ما تبدون» همان اطاعت و انقیاد ملائکه بود و از «ما نکتمون» کفر ابلیس بود که در دل داشت (ج ۱، ص ۱۳۴).

در تفسیر الکبیر و الجامع آمده است: شعبی از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده است که مقصود از ماتبدون همان قول پروردگار است که ملائکه گفتند انجعل فیها... و مقصود از «ما نکتمون» کفر و کبر و وزیدن ابلیس است. وقتی خداوند آدم را خلق کرد و ملائکه آن را دیدند گفتند خداوند هر چیزی را خلق بکند ما از آن بهتر خواهیم بود و این مسأله را بعض ملائکه برای بعض دیگر می‌گفتند لذا مقصود از «مانکتمون» و «ما تبدون» نیز همین برتری خواستن ملائکه است (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۱۰ و الجامع، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰).

۲۲- در میزان از تعبیرات آیه استفاده می‌شود که خلافتی که از آن گفتگو شده خلافت و جانشینی خداوند است نه یک موجود زمینی که قبل از انسان بر زمین می‌زیسته و بعداً منقرض شده است. این خلافت محدود به آدم علیه السلام نبوده بلکه ابتدای او نیز در این منصب شریک و دخیل هستند (ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۱۶). همچنین در جلد ۸، صفحه ۲۱ خطاب خداوند متعال را به آدم به عنوان نیابت و نمونه بنی آدم می‌داند. چنانکه در سوره اعراف این خطاب عمومیت دارد و می‌فرماید: یا بنی آدم اما یا تینکم رسل منکم.

مرحوم صدرالمتألهین مصداق خلیفه را در آیه شریفه «انی جاعل فی الارض خلیفه» حضرت آدم می‌داند اما خلیفه خدا در کل آدم «آسمانها و زمین» را حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند (ج ۲، ص ۳۰۱).

گروهی او را خلیفه ملائکه می‌دانند، چرا که ملائکه ساکن زمین بوده‌اند. ابن عباس او را خلیفه جن می‌داند چرا که قبلاً جن در زمین بود و فساد کرده و خونریزی نمود و هلاک شد و انسان به جای او خلق شد؛ حسن بصری انسان را خلیفه گروهی از گروه دیگر می‌داند که نسل بعد خلیفه نسل قبل است؛ ابن مسعود او را خلیفه خدا می‌داند که آدم و فرزندانش در بین خلق خدا خلافت دارند (ابوالفتح رازی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۴؛ قول اول و سوم، جرجانی، ج ۱، ص ۶۲).

ابوالفتح ضمن شمارش اقوال فوق می‌نویسد: آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه» دلیل است بر اینکه خلافت به خدای تعالی تعلق دارد و بدون اذن خدای تعالی به کسی دیگر نرسد و به همین دلیل خداوند در حق داود گفت «انا جعلناک خلیفه» و در حق هارون حکایت از موسی علیه السلام : «هارون اخلفنی فی قومی». این قول هم از امر خدا گفت و در باره خلیفه بازپسین فرمود «لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم». هر کجا خلافت را ذکر کرد به خود حواله کرد تا معلوم شود که کسی در این معنا بهره ندارد (ج ۱، ص ۱۲۹).

در تفسیر الکبیر و طبری آمده است: از ابن عباس روایت شده است که منظور خلافت آدم علیه السلام است از جن که قبل از او ساکن در زمین بود؛ از ابن مسعود و ابن عباس و سدی روایت شده است که منظور خلافت آدم بود از خداوند چرا که او در بین مخلوقات خداوند مکلف به نیابت از خدا حکم می‌کرده است. این قول مورد تأیید آیه شریفه «انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق...» نیز می‌باشد. این دو قول بر این پایه استوارند که منظور از خلیفه آدم علیه السلام است و بعضی بر این مبنا قرار دارند که منظور از خلیفه اولاد و ذریه آدم است چرا که آنها فساد و خونریزی بپا کرده‌اند نه آدم علیه السلام. می‌گیرند منظور از این خلافت، خلافت گروهی به جای گروه دیگر است. این قول حسن بصری است و مورد تأیید آیه شریفه «و هو الذی جعلکم خلائف الارض» می‌باشد (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۵ و ۱۶۶ و طبری، ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰).

زمخشری در یک قول آدم را خلیفه ملائکه می‌داند چرا که آنها قبل از انسان ساکن زمین بوده‌اند و در قول دیگر او را خلیفه خدا می‌داند و به آیه «انا جعلناک خلیفه فی الارض» استناد می‌کند (الکشاف، ج ۱، ص ۱۲۴). میبیدی آدم را خلیفه پیشینیان که در زمین ساکن بوده‌اند می‌داند (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۳۳).

ابن عربی چنین نظری دارد: ان اراد فی ذلک من یخلف من مضی فی الارض من الامم قبلنا و الملائکه و هر الاظهر فیدخل تحت هذه اللفظه آدم و ذریته الکافر و المؤمن و ان اراد بالخلافه النیابه منه (تعالی) فی خلقه

فتنخص بذلك الرسل ﷺ و الوجهان صالحان بذلك (ایجاز البیان فی ترجمۃ القرآن، ج ۱، ص ۹۶ و ۹۷).
 البتہ محیی الدین بعد از این بیان به استناد آیه شریفه اتجعل فیها... نظر اول را تقویت می‌کند و می‌گوید آیه
 ظهور در آن دارد که آدم و ابناء او خلیفه ملائکه در روی زمین هستند. لانه لو فهموا من الحق فی خطابه ان
 المراد غیرهم لما اجابوا بهذا الجواب. هذا جواب علی انهم اجابوا من حیث ما فهموا. سپس می‌گوید ظاهر این
 است که ملائکه درست فهمیدند که منظور خداوند همان نظر اول بود که آدم و ابناء او از پیشینیان و ملائکه
 خلافت کنند لذا این سؤال و اعتراض را مطرح کردند. وی همچنین در (رحمة من الرحمن، ج ۱، ص ۱۰۴) این
 نظر را هم مطرح می‌کند که خلیفه اصلی و اولی خداوند، پیامبر اسلام است و آدم و انبیای دیگر در این مقام
 نیابت از پیامبر داشتند.

این کثیر منظور از خلافت بعضی از بعض دیگر می‌داند به استناد آیه هو الذی جعلکم خلایف الارض و آیه و
 یجعلکم خلفاء الارض (قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۳۷).

در اطبیب البیان آمده است: منظور خلافت الهی است هم تکویناً و هم تشریحاً (ج ۱، ص ۴۹۷).

۲۳ - محیی الدین عربی می‌گوید: سجده برای خدا بوده است. وی اضافه می‌کند هر چند ممکن است سجده
 بر آدم از باب تحیت و تکریم او باشد مانند سجده برادران به پدر یوسف که از باب تحیت و تکریم به یوسف
 سجده کردند. سپس می‌گوید: و الاول اوجه (ایجاز البیان، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷).

در رحمة من الرحمن از وی نقل شده است: این سجده سجده شکر بوده است نه سجده عبادت، به شکرانه
 اینکه چیزهایی را یاد گرفتند و امر به سجده از طرف خدا بوده است و ملائکه امر خدا را اطاعت می‌کردند اما
 سجده برای آدم بود که معلمشان بوده و مطالبی را به آنان آموخته است (ج ۱، ص ۱۱۵).

در منشور جاوید آمده است: سجده بر آدم بود و قول خداوند که فرمود: اسجدوا لآدم بر آن دلالت می‌کند.
 اینکه «لام» پس از لفظ سجده آمده دلیل است بر اینکه مدخول «لام» مسجود بوده است، اما این سجده اولاً به
 فرمان خدا بوده است. ثانیاً تکریم و تعظیم و احترام به آدم بوده چنانکه در باره حضرت یوسف می‌فرماید: «و
 خروا له سجداً» پس سجده ملائکه بر آدم سجده عبادی نبود بلکه تعظیمی بوده است هر چند در شرع مقدس
 اسلام سجده برای غیر خدا به هر عنوان حرام است (ج ۱۱، ص ۵۷ و ۵۹).

۲۴ - علامه می‌فرماید: سجده فرشتگان در واقع تحیت و تکریم و تعظیم آدم بود و از آن جهت که اطاعت
 فرمان خدا بوده است خضوع و خشوع در مقابل پروردگار به حساب می‌آید. از آنجایی که سجده عبادت ذاتی به
 حساب نمی‌آید هر چند نسبت به اعمال عبادی دیگر ظهور روشن و بارزی در حقیقت عبادت دارد، و تغییر و
 اختلاف در آن دلیل بر ذاتی نبودن آن است که گاهی سجده نه فقط برای تعظیم نیست بلکه برای استهزا و
 تمسخر از کسی سر می‌زند بنابراین سجده اختصاص به خداوند ندارد مگر منع عقلی یا شرعی نسبت به سجده
 برای غیر خدا داشته باشیم که در اسلام هم آن منع هست پس سجده برای غیر خدا هر چند مفید مقام الوهیت آن
 نباشد در اسلام اشکال داشته و جایز نیست (المیزان، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۱۲۴). وی همچنین می‌فرماید: البتہ
 آدم ﷺ در این مقام مسجود بودن برای ملائکه به عنوان نماینده و نمونه‌ای از تمام انسانها بوده و الا سجده فقط
 برای آدم نبوده است. این گونه استدلال می‌کند: و لولا ان الجمیع مسجودون بنوعیتهم للملائکه لم یستقم له ان
 ینتقم منهم هذه النقمه ابتداءً و هو ظاهر (ج ۱، ص ۱۳۲ و ج ۸، ص ۲۰).

در تفسیر البرهان به استناد حدیث ابن عباس از پیامبر که می‌فرماید: بعد از اینکه خداوند اصحاب کسار را به
 آدم معرفی فرمود آدم سجده شکر به جا آورد. در عرض خداوند هم ملائکه رامأمور سجده به آدم نمود (ج ۱،
 ص ۸۹).

صاحب التبیان می‌گوید: گروهی گفته‌اند سجده ملائکه همان اکرام و تعظیم مقام آدم بود و گروهی گفته‌اند خداوند آدم را قبله‌گاه ملائکه قرار داده و سپس آنها را امر به سجده کردن به قبله‌گاهشان نمود. شیخ نظر اول را پذیرفته است و به آیاتی از قبیل «خروا له سجدا» استناد فرموده است. به علاوه این نظر را مطابق با روایات و اخبار می‌داند و آن را به فئاده و گروهی از دانشمندان نسبت می‌دهد و نظر دوم را از لحاظ اینکه تعظیم و تکریم مقام آدم را به طور مطلوب نمی‌فهماند، رد می‌کند ضمن اینکه امتناع و ابای ابلیس از سجده کردن بر آدم را همان تعظیم و تکریم مقام آدم بر ملائکه می‌داند (ج ۱، ص ۱۵۰ و ج ۴، ص ۳۵۶). وی از آنجایی که سجده را عبادت می‌داند معتقد است سجده برای غیر خدا جایز نیست و مخلوقات الهی هیچ وقت استحقاق سجده ندارند، چرا که مستحق عبادت نخواهند بود (التبیان، ج ۷، ص ۲۱۴).

ابن میثم بحرانی به استناد کلام امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه اول می‌فرماید: ... فی الاذعان بسجود له و الخشوع لتکرمته (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷۳).

ملاصدرا ابتدائاً سجده را از دیدگاه لغوی و شرعی تعریف می‌کند که در لغت عبارت است از تذلل و تسلیم و سرافکنگی و از نظر شرع هم عبارت است از قرار دادن پیشانی بر روی زمین به عنوان عبادت. اما اینکه مقصود از سجده فرشتگان بر آدم چگونه بوده است؟ از دو لحاظ جواب می‌دهد: از جهت لغوی، سجده فرشتگان همان تواضع برای آدم بود برای تحیت و تعظیم مقام او، چنانکه برادران یوسف در مقابل او انجام دادند. از جهت شرعی سه احتمال دارد: ۱. مسجود له خداوند بوده و آدم به منزله قبله‌گاه آنان بوده است مانند کعبه. اینکه آدم قبله‌گاه شده به علت رفعت مقام او می‌باشد. ۲. آدم سبب و علت وجوب سجده بود چراکه نشانه عظمت و قدرت الهی بود. ۳. مسجود همان آدم بود اما نه از لحاظ مقام نفسانی او، بلکه از این جهت که به مقام قرب الهی و فنای فی الله رسیده بود و این روح آدمی مانند آینه‌ای بود که ذات باریتعالی از آن پیدا بود پس در واقع سجده از آن خدا بوده است نه برای آدم. وی این قول را که سجده برای آدم از باب تحیت و تعظیم او بود کما اینکه ملائکه بر آدم سلام دادند، منافاتی با جایز نبودن عبادت غیر خدا، ندارد. الف - ممکن است بعضی اوقات عادت در تواضع و تعظیم دیگران افتادن بر زمین بوده است. ب - به علاوه اینکه ملائکه اگر بر آدم هم سجده کرده باشند در واقع عبادت الهی را انجام دادند چراکه این امر به دستور خداوند متعال بوده است (تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۹).

مرحوم خویی این بحث را مفصل بیان کرده است و خود قایل به این قول شده است که سجده ملائکه از باب تکریم و تعظیم مقام آدم بوده است اما اینکه گفتند آدم قبله‌گاه بود و سجده در واقع برای خداوند بوده است، صحیح نیست. چون در اصطلاح ادبی می‌گویند صلیت الی القبله نه اینکه صلیت للقبله و اگر آدم قبله‌گاه بود باید در قرآن می‌فرمود اسجدوا الی آدم. در حالی که فرمود اسجدوا لآدم. به علاوه اینکه شیطان از سجده بر آدم خردداری کرد از لحاظ علو و عظمت مقام بود که حسادت و رزید نه فقط از جنبه قبله‌گاه بودن آدم، چراکه شیطان گفت انا خیر منه. ایشان بعد از بیان این دو اشکال، چنین جواب می‌دهند: صلیت للقبله نیز صحیح است و به علاوه ممکن است ابای شیطان از سجده بر آدم فقط به علت تعظیم و تکریم او نبوده بلکه امور دیگری نیز نقش داشته است. و ممکن است سجده به معنای انقیاد و خضوع باشد. (منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۶).

ابن کثیر منظور از سجده را اکرام و تعظیم انسان می‌داند (قصص الانبیاء، ج ۱، ص ۳۸). سید نعمت اله جزایری سه قول نقل کرده و در ضمن تصریح می‌کند که سجده فرشتگان به هر صورت سجده بر آدم بوده است اما نه سجده عبادتی. چراکه در این صورت مستلزم شرک می‌شود بنابراین سجده

فرشتگان چون به امر خداوند بوده است در واقع عبادت و اطاعت خدا می‌باشد (النور المبین فی قصص الانبیاء والمرسلین، ص ۳۱ و ۴۰).

علامه این روایات را نقل کرده است: ۱. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: سجده بر خدا بوده است و آدم قبله‌گاه. ۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چون اطاعت از امر خدا بود پس در واقع سجده برای خدا بود نه برای آدم. ۳. آن حضرت می‌فرماید: سجده ملائکه تعظیم و تکریم آدم بود نه عبادت او. ۴. امام هادی علیه السلام می‌فرماید: سجده آنها اطاعت از امر خدا و به جهت محبتی بود که از آدم در دل آنان بوده است. ۵. امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: سجده آنها برای اعتراف و فضیلت آدم بوده است. ۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند: سجده فرشتگان عبادت برای خدا و اکرام آدم بوده و کرامت آدم نیز از این لحاظ که ما در صلب او قرار داشتیم (بحار، ج ۱۱، ص ۱۳۹).

فخر رازی سجده بر غیر خدا را شدیداً رد نموده و سجده فرشته‌ها را سجده عبادتی نمی‌داند، اما اینکه سجده ملائکه چه بوده است چند نظر بیان می‌کند: ۱. سجده فرشتگان برای خدا بود و آدم قبله‌گاه. ۲. سجده آنها بر آدم بود اما نه از جهت عبادت بلکه به خاطر تعظیم و تکریم مقام آدم صلی الله علیه و آله و سلم و این امر در قبل از اسلام بوده که موقع سلام و احترام برای هم سجده می‌کرده‌اند (تفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۲۱۲) و نیز رجوع کنید به: (تفسیر الکبیر، ج ۱۴، ص ۳۰ و تفسیر الجامع، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۲۰۱).

۳. اصلاً منظور از سجده آن سجده متعارف که گذاشتن پیشانی بر زمین باشد نیست بلکه منظور همان معنای لغوی است که تذلل و انقیاد است (الجامع، ج ۱، ص ۲۰۱).

قرطبی سجده بر غیر خدا را تا زمان پیامبر جایز می‌داند و به مواردی از عمل صحابه استناد می‌کند و می‌گوید پیامبر به جای سجده برای یکدیگر امر به مصافحه کردن نمودند (الجامع، ج ۱، ص ۲۰۱ و ۲۰۲).

آلوسی به استناد فقواله ساجدین کلمه وقوع به معنی سقوط را دلیل گرفته است بر اینکه سجده مجرد انحنا و اشاره نبوده بلکه همان معنای متعارف مقصود است و مقصود از سجده بر آدم یا همان تعظیم و تکریم مقام آدم بوده است یا سجده بر خدا بوده و آدم قبله‌گاه آنان بوده است (روح المعانی، ج ۱۴، ص ۴۵).

ابن ابی‌الحدید معتقد است: آدم قبله‌گاه بود و خداوند متعال مسجود. اگر چه وی سجده بر آدم به وجه تعظیم و تکریم را نیز به عنوان احتمال ذکر می‌کند و سجده عبادتی را برای غیر خدا جایز نمی‌داند، ولی به عنوان تکریم برای غیر خدا عیبی ندارد چنانکه برادران یوسف برای تعظیم و تکریم او به سجده افتادند (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۰).

طبری می‌نویسد: کان سجود الملائکه لآدم تکرمة لآدم و طاعة لله لا عبادة لآدم (ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۲۹).
میبیدی می‌نویسد: الاصح و الاقرب الی الصواب کانت الطاعة لله و السجود لآدم (کشف الاسرار، ج ۱، ص ۱۴۴).

۲۵ - علامه می‌نویسد: آفرینش ابلیس از آتش مانند آفرینش انسان از خاک است. اما در اینکه آن مخلوق از آتش شیطان و مخلوق از خاک انسان نوع جن است یا منظور همان جان است که ابوالجن می‌باشد چنانکه در انسان نیز نوع انسان است یا خصوص حضرت آدم صلی الله علیه و آله و سلم، اختلاف است (المیزان، ج ۱۹، ص ۹۹). در جای دیگر (ج ۲۰، ص ۳۹) می‌فرماید که جن «که شیطان از جمله آنان می‌باشد» مانند انسان زندگی می‌کنند و می‌میرند و سپس در روز قیامت مبعوث می‌شوند و آنها نیز مرد و زن دارند و با توالد و تناسل به ازدیاد نسل می‌پردازند. شعور و اراده دارند و مانند انسان به تکلیف می‌رسند.

۲۶ - ملاصدرا می‌نویسد: الشیطان المراد به ابلیس (ج ۳، ص ۱۰۸).

علامه از ابن عباس نقل کرده است که ابلیس قبل از ارتکاب این معصیت در زمره ملائکه‌ای که در زمین ساکن بودند و به جن نام نهاده شده بودند، بوده است و بعد از آنکه کبر ورزید و از سجده بر آدم ابا کرد و مورد لعن الهی قرار گرفت خداوند او را شیطان قرار داده و نام او را ابلیس نهاد (بحار، ج ۱۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۲).

ابوالفتوح رازی می‌نویسد مراد از شیطان ابلیس است بلا خلاف و لام در او تعریف عهد است (ج ۱، ص ۱۴۴) و همچنین می‌نویسد: برای آن شیطان خوانند که او از خیر و رحمت دور است (ج ۵، ص ۱۳۲). قرطبی ابلیس را از ملائکه می‌داند و به جمهور مفسرین نسبت می‌دهد بعد از آن می‌نویسد که ابن عباس گفته است اسم ابلیس عزازیل بود و از بزرگان ملائکه بوده است بعد که معصیت خدا را کرد مغضوب الهی واقع شد و شیطان گردید (الجامع، ج ۱، ص ۲۰۲).

محمد رشید رضا می‌گوید: شیطان همان ابلیس است که سجده نکرد و خاضع نشد بلکه آدم و حوا را به وسوسه انداخت و آنان را گرفتار کرد (المنار، ج ۱، ص ۲۷۸).

۲۷- این دیدگاه همان مکتب پوزیتیویسم یا مکتب تحقیقی و ثبوتی است که در اصطلاح عام به هر مکتبی که مبنا و بنیاد را بر داده‌های علمی و تجربی گذاشته و تفکرات و تأملات و استدلالهای ماقبل تجربی و مابعد الطبیعه را بی اعتبار دانسته، نادیده می‌گیرد، اطلاق می‌شود. معتقدین به این مکتب قاعداً بر این نظر دارند که مسایل الهیات و مابعد الطبیعه مایلی مهمل و بی معنا هستند، چراکه روش مطمئنی که بتواند پاسخی محقق و معنادار به آنها بدهد، نیست (اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۷۸، مقاله پنجم (مقدمه)؛ فلسفه عمومی، از پل فولکیه، ص ۱۴۹).

